

همیستاد گمانه‌ای در پسر وی اجتماعی خاورزمین در پیوند با پدیده‌های تاریخی در رد گمانه‌های ایستایی اقتصادی

یادآوری

(دانش ما در باره‌ی گذشته‌ی جامعه‌های بشری، برای دورانی بسیار بلند، برگرفته از کتاب‌های تاریخی بوده است. این تنها در چند دهه‌ی گذشته بوده که به یاری رشته‌هایی مانند باستان‌شناسی، دانسته‌های بسیار کم دیگری، به دانش تاریخی پیشین افزوده شده است. نگارنده پس از دهه‌ها بررسی، جستجو و اندیشه در یافته است که نگاره‌ی ساخته شده از زندگی گذشتگان در دوران‌های پیش از سرمایه‌داری تا اندازه‌ای بسیار، نارسا و چه بسا حتا نادرست بوده است. ولی باز هم نمی‌توان گفت که دانسته‌های تاریخی به یکجا از ارزش تهی می‌باشند. ولی نمی‌تواند هیچ گمانی به خود راه دهد که کتاب‌های تاریخی، اگر هم به درستی و ریزبینانه بررسی شوند، تنها و تنها می‌توانند بخش کوچکی از زندگی مردم گذشته را به ما بنمایانند. این تاریخ‌ها بهر رو بیش از هر چیز، آگاهی‌هایی در باره‌ی سپاهیان و ایل‌های اشغالگر، خاندان‌های حکومتگر و گوشه‌ای از زندگی سیاسی و جنگ‌های آنها را در بر دارند.

از سوی دیگر، زندگی بخش بزرگی از مردم جهان که پراکنده و دور از شهرها و دور از کانون‌های بزرگ حکومتی می‌زیستند، تنها از راه تاریخ شفاهی و در چارچوب زیست-بوم‌های فرهنگی از نسلی به نسل دیگر داده می‌شد.

پژوهشی که در اینجا پیشکش می‌شود، بر پایه‌ی گزارش‌های به جا مانده در باره‌ی آن دسته از خاندان‌هایی است که در جایگاهی بوده‌اند که تاریخ نگارانی را بگمارند تا بخش‌های ویژه‌ای از رخداد‌های (بویژه جنگی) در پیوند با آنها را بنگارند. دیگر گروه‌ها، به هر دلیل یا نتوانستند کسی را بگمارند و یا اگر اینکه نگاشته‌های موجود از میان رفته‌اند.

در دوران پیشاسرمایه‌داری، بیشینه‌ی مردم جهان در گروه‌های کوچک و پراکنده می‌زیستند و اگر هم پیوندی اقتصادی یا مالی با خاندان‌های حکومتی بزرگ داشتند زندگی و سرنوشت

آنها به کتاب‌های تاریخی راه نمی‌یافت. از اینرو کتاب‌های تاریخی نمی‌توانند ما را با زندگی بخش بیشتر مردم جهان در نسل‌های پیشین آشنا سازند.

زندگی گذشتگان بدانگونه که در کانون‌های آموزشی سرمایه‌داری به شکل درس تاریخ به کودکان و جوانان آموخته می‌شود به آن شیوهی فراگیر وجود نداشته است؛ چه خود کشورهای خاورزمین در درون مرزهای همیشگی به این شیوهی کنونی، خود پدیده‌ای ساخته‌ی فرهنگ استعمار سرمایه‌داری هستند.

کانون‌های آموزشی سرمایه‌داری که با گسترش استعمار در سراسر جهان گسترش یافتند، نه تنها نگاره‌ی درستی از زندگی گذشتگان را به دانش‌آموزان و دانشجویان نشان نداده، بلکه در همه‌ی رشته‌های دانش، پیوند انسان کنونی را از سرشت خردجویانه‌ی بشری گسسته‌اند. کانون‌های آموزشی سرمایه‌داری، یکی از مهمترین عامل‌ها در روند ویرانگرانه‌ی دانش یکسویه‌نگر امروزی بوده است. به همین سبب این پژوهش بر آن بوده است تا بیشتر به آن دسته از گزارش‌های تاریخی در باره‌ی خاورزمین روی بیاورد که روایت‌های رسمی آنها را نادیده گرفته است. در کتاب‌های تاریخی کانون‌های آموزشی نامبرده، این گزارش‌ها به دلیل ناسازگاری با روایت‌های حکومتی در کشورهای نوساخته‌ی پیرامونی سرمایه‌داری، در همان چارچوب کوچک و تنگ در باره‌ی گروه‌های قدرتمند نیز، چه بسا دانسته که به فراموشی سپرده شده‌اند.

همه‌ی فرهنگ‌های جامعه‌های بشری در همه حال دارای دگرگونی‌های ویژه‌ی خود بوده‌اند و مرزهایشان را نیازهای بومی مردمی می‌ساختند که آن را زندگی می‌کردند. فرهنگ‌ها در درون زیست‌بوم‌های طبیعی و نیازهای دگرگون شونده به وجود می‌آمدند و بر آن پایه نیز دگرگون می‌شدند. پایداری و ماندگاری نسبی یک بخش از فرهنگ مادی و غیر مادی، خواه نا خواه پایداری و ماندگاری نیازهای بومی مردمی می‌ساخت و شکل می‌داد که در آن می‌زیستند. برای همین، این گونه دگرگونی‌های از پیش برنامه‌ریزی شده که امروز با شعار "پیشرفت" و "توسعه" زاده‌ی فرهنگ سرمایه‌داری و سودجویی و ایجاد نیاز مصنوعی هستند، خواه نا خواه به این شیوه بروز نمی‌کردند.

واژه‌های "پیشرفت"، "ایستایی"، "توسعه" و "توسعه نیافتگی" در زبان فارسی در برابر "underdevelopment"، "development" یا "stagnation" و مانند این‌ها، هدیه‌های سرمایه‌داری به خاورزمین هستند، که هنوز هم در سخنان و شعارهای دولتمردان و رهبران سراسر جهان رخ می‌نمایند؛ چه، با وجود آسیب‌هایی که سرمایه‌داری هم تا اکنون به جهان می‌زند، هنوز اندیشه و مفهوم مقدس شده‌ی "پیشرفت" حتا از سوی جبهه‌های منتقد، مانند جبهه‌ی سوسیالیسم هم به چالش کشیده نشده است. گمان نمی‌رود که پیش از گسترش سرمایه‌داری این گونه واژه‌ها و مفهومی‌ها و استراتژی‌های پشت آنها، به شیوه‌ی کنونی به کار گرفته می‌شده‌اند. افزون بر آن، حتا گمانه‌پردازان ضد سرمایه‌داری نیز، در همان راستای سرمایه‌داری با این مفهومی‌ها درگیر شده و به آن باور داشتند؛ چه آنها نیز اندیشه یا پندار "پیشرفت" را از سرمایه‌داری قرض کرده و با همان تقدس، آرمان خود ساخته و در باره‌ی درستی آن گمانی به خود راه نداده‌اند. آنها نیز زیر همین نام‌ها، مفهومی‌ها و یا اندیشه‌ها، به شیوه‌ی خودشان برای رسیدن به "پیشرفت"، در همان راستا و یا در رقابت با سرمایه‌داری در روند ویرانی زیستگاه‌های فرهنگی و طبیعی جهان کوتاهی نکردند.

به کارگیری این گونه مفهومی‌ها در نوشتار کنونی، در هنگام انجام پژوهش‌هایی بوده که نگارنده در میدان گفتمان توسعه‌ی پایدار انجام می‌داده است. ولی خود همان پژوهش‌ها به همراه سال‌ها تدریس دانشگاهی در باره‌ی "توسعه"، نگارنده را به سوی اندیشه‌هایی دیگرگونه کشاند.

طرح گمانه‌ای تاریخ خاورزمین که دهه‌ها پیش از سوی نگارنده در پیوند با جنبش‌های اجتماعی کشیده شد، کم و بیش به طرحی تکمیل شده از گمانه‌ی ابن خلدون در باره‌ی ناهمانندی میان فرهنگ‌های کوچ‌نشینان و یکجانشینان تبدیل گردید که نخستین بار از سوی نگارنده در پیوند با جنبش‌های اجتماعی پیش کشیده شد.* این ویژگی تاریخی بیگمان پیامدهای گسترده و گوناگونی در زندگی خاورزمین داشته است. همان طرح تکمیل شده‌ی یادشده در اینجا نیز در پیوند با "توسعه" به کار گرفته شده است. ولی امروزه نگارنده بر آن است که اگر هم ایستایی اقتصادی را بتوان یکی از پیامدهای روند تاریخ خاورزمین دانست، باز هم تنها می‌توانسته در باره‌ی سرنوشت بخش‌ها و گروه‌های ویژه‌ای از خاورزمین درست باشد و نه همه. این‌ها نیز گروه‌های هر چند قدرتمند حکومتی و وابستگان شهرنشین آنها بودند. پیامد پدیدهای تاریخی یادشده برای زیستگاه‌های فرهنگی بومی و مردمی که دور از کانون‌های بزرگ حکومتی می‌زیستند، نمی‌توانسته به همین شیوه بوده باشد. در آخرین پژوهش نگارنده که آماده‌ی چاپ است، یک بار دیگر از همین طرح تاریخی برای دیدگاه‌هایی از جنس و سرشت دیگر بهره گرفته شده است.

*A Study of Some Millenarian Social Movements in Iran, PhD Desertation, Poona University, 1986.

در پایان یادآور می‌شود که مقاله‌ی پایین در سال ۱۳۸۲ در فصلنامه‌ی "فرهنگ ایلام" و در سال ۱۳۸۳ در کتاب "بررسی موانع فرهنگی توسعه با نگاه ویژه به استان ایلام" انتشار یافته و برای درج در "ژیان‌گه زاگروس" به ویرایش مفهومی آن نیز پرداخته شده است.

همیستاد گمانه‌ای در پسروری اجتماعی خاورزمین در پیوند با پدیده‌های تاریخی در رد گمانه‌های ایستایی اقتصادی

پروفیسور فریبز م. ر. همزه‌ای

فصلنامه فرهنگی پژوهشی فرهنگ ایلام، شماره ۱۳ و ۱۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲

(۱) سر آغاز

هنگامی که ما بر آنیم تا درباره موضوعی چون توسعه‌ی اقتصادی سخنی به میان بیاوریم، باید در نظر داشته باشیم که چنین گفتمانی دارای بعدها‌ی فراوانی است که چشم‌پوشی از هر یک از آنها، می‌تواند به دریافت درست در این باره آسیب بزرگی برساند. افزون بر این، هنگامی که سخن درباره‌ی گفتمانی به میان می‌آید که دارای پیشینه‌ای کهن است، می‌بایست خواه ناخواه به گونه‌ای باشد که از گزافه‌گویی‌های بی‌پایه دوری نماید. از دیدگاه جامعه‌شناسی، نه تنها باید به ریشه‌ی پدیده چشم دوخت، بلکه باید به یاد داشت که نادیده گرفتن حتی یک بخش از آن، می‌تواند پژوهشگر را به بیراهه بکشاند. از اینرو باید به یاد سپرد که موضوع‌هایی مانند توسعه و یا ایستایی اقتصادی، خود نتیجه‌ی روندهایی هستند که در گذشته‌های دور آغاز گردیده‌اند و به همین جهت، هیچ راهکاری هم بدون توجه به چنین گذشته‌ای نمی‌تواند کارآیی لازم را داشته باشد.

در بخش‌های آینده تلاش شده است تا به بیان گمانه‌ای درباره پسروری اجتماعی خاورزمین پرداخته شود که نتیجه‌ی چندین سال کندوکاو در تاریخ خاورزمین می‌باشد. در اینجا تلاش خواهد شد تا نشان داده شود که یکی از مهمترین عامل‌هایی که در ایستایی اجتماعی و اقتصادی ایران اثر گذاشته است، تاریخ شگفت‌انگیز آن می‌باشد. به راستی این یک بیان محتاطانه برای گمانه‌ای خواهد بود که بر این باور است که پدیده‌های تاریخی، مهمترین و برجسته‌ترین عامل‌هایی بوده‌اند که موجب ایستایی اقتصادی و اجتماعی ایران گردیده‌اند.

این مقاله دارای دو بخش اصلی می‌باشد: در بخش نخست به رد گمانه‌هایی پرداخته شده است که تا به امروز درباره‌ی ایستایی اقتصادی خاورزمین زده شده‌اند. در بخش دوم نیز گمانه‌ی این نگارنده درباره‌ی پیوند میان پدیده‌های تاریخی و ایستایی اقتصادی پیشکش می‌شود.

(۲) توسعه و توسعه نیافتگی

"توسعه" به عنوان یک موضوع پژوهشی دارای پیشینه‌ای بسیار دراز است. واژه "توسعه" که اکنون در زبان فارسی به کار برده می‌شود به معنی "وسعت دادن" و "گسترش دادن" است. این واژه را دست اندرکاران ما برای پدیده‌ای به کار می‌برند که در زبان‌های اروپایی با واژه‌های هم وزن و هم سو با آن شناخته می‌شوند. (۲)

در نتیجه واژه‌ی "توسعه" اینک برای یک مفهوم شناخته شده در دانش اجتماعی به کار گرفته می‌شود که دارای بعدها‌ی فراوان می‌باشد. همین چندین لایه بودن مفهوم توسعه و رسیده شدن گفتمان‌های گوناگون گذشته، با عنوان "توسعه پایدار"، امروزه توانسته است بحث‌های گذشته را دگرگون نماید.

معیارهای گذشته، توسعه را با اقتصاد پولی می‌سنجید و در نتیجه میزان‌هایی چون درآمد سرانه کشور، واردات و صادرات ویا بهره‌برداری از تکنولوژی، ملاک پایه‌ای سنجش به شمار می‌آمدند. در میدان گفتمان پایداری، اگر چه اینگونه میزان‌ها نادیده گرفته نمی‌شوند، ولی از دیدگاه‌های بسیار دیگری به مفهوم پایداری توسعه نگریسته می‌شود. از دیدگاه پایداری، کشوری چون عربستان را نمی‌توان توسعه یافته شمرد، اگر چه درآمد سرانه‌ی آن با فروش نفت در مدت دو دهه برابر ژاپن بوده است. و اکنون اگر امکان این وجود داشته باشد که افزون بر بحث‌های اقتصادی به گفتمان‌های بسیاری، در شاخه‌هایی چون آموزش و پرورش، فن‌آوری، مسکن، و وقت آزاد و دیگر بخش‌های از اینگونه پردازیم، در پایان می‌بایست در برابر این پرسش بایستیم که همه‌ی اینها را برای چه می‌خواهیم؟ برای یافتن پاسخی به اینگونه پرسش‌ها می‌بایستی تنها در میدان فلسفه به کندوکاو پردازیم و نه در هیچ میدان دیگری.

با این وجود، نگارنده در هیچ کدام از نوشته‌هایی که تا کنون با آنها برخورد نموده، ندیده است که گمانه پردازان توسعه، به دنبال پاسخی فلسفی و اخلاقی نیز گشته باشند. اینگونه می‌نماید که اگر هم چنین تلاشی تا کنون شده باشد به آن اندازه نبوده است که به سادگی بتوان به آن دسترسی پیدا کرد.

از دیدگاه تاریخی "پسروی" هیچگاه امکان پذیر نخواهد بود؛ چرا که نمی‌شود به گذشته بازگشت. در نتیجه واژه پسروی برای روندی به کار گرفته می‌شود که در آن با گذشت زمان از اندازه فعالیت‌های اجتماعی کاسته شود.

با همه‌ی اینها گمانی نباید باشد که پاسخ به پرسش‌های برجسته‌ی فلسفی تنها در میدان گفتمان پایداری انجام پذیر خواهد بود.

ولی شگفتا که در این همه گفتمان که پیرامون توسعه انجام می‌پذیرد، نه تنها در آنها پرس و جویی از دیدگاه فلسفی برای دلیل وجودی توسعه انجام نگرفته است، بلکه حتی تعریفی نیز که به راستی همه‌یا دستکم بیشتر بعدهای زندگی انسان را در برگیرد، وجود ندارد؛ گویی معنی توسعه چنان بر همه روشن است که دیگر نیازی به تعریف آن وجود ندارد؟! دلیل این همه روشنی در جنگل تاریک مفهوم‌ها، این است که بسیاری از اندیشمندان و بیشتر توده‌های مردم جهان، جامعه‌های صنعتی غربی را به عنوان الگوی پیشرفت پذیرفته‌اند و برآنند که دیگران نیز به هر صورت باید بدان برسند. ولی این تصور خود از دیدگاه تاریخی تنها زمان کوتاهی بدون چالش بوده است. چالش راستین بر این تصور نه از سوی سوسیالیست‌ها، بلکه از سوی اندیشمندانی برخاسته است که در همان جامعه‌های اروپایی زودتر از دیگران به این دریافت مهم رسیده‌اند که الگوی توسعه و نوسازی، سرنوشتی کابوسی را برای نسل‌های آینده به بار خواهد آورد. اگر چه اینان نیز همچنان واژه‌ی "توسعه" را به کار می‌برند، ولی آن را با افزودن مفهوم پایداری دگرگون می‌سازند. با همه‌ی اینها، در میدان گفتمان پایداری، می‌توان پرسش‌های دیگری را پیش کشید، که در آنها دیگر گسترش صنعت و تکنولوژی را نمی‌شود به عنوان تنها میزان سنجش پذیرفت. از همه مهمتر، برای بسیاری، دیگر به هیچ وجه دشوار نبوده است تا دریابند که اگر قرار باشد همه‌ی جهان به اندازه‌ی باخترزمین برای زمین هزینه داشته باشند، دیگر آینده‌ای برای همه‌ی این کره‌ی بی‌همتا نمی‌تواند وجود داشته باشد.

به هر حال از آنجا که این نوشتار بر آن نیست تا به تعریف مفهوم‌هایی پردازد که در پیوند با توسعه هستند، و همچنین برای جلوگیری از آشفتگی مفهومی، از به کارگیری شکل‌های گوناگون واژه‌ی توسعه، در آن خودداری می‌گردد. به جای آن، دو واژه‌ی کلیدی (تا اندازه‌ای، کمتر مشکل‌زا) در این پژوهش به کار خواهند رفت؛ یکی "پسروی" و دیگری "ایستایی".

"ایستایی" واژه‌ای است که سکون و بی‌حرکتی را بیان می‌کند. با همه‌ی اینها مفهوم ایستایی در بیشتر موردها به راستی جنبه‌ی نسبی دارد و درباره‌ی وجودش به شکل مطلق، حتی از

دیدگاه فیزیکی نیز می‌توان تردید نمود. اگر چه در این پژوهش بیشتر از هر چیزی به موضوع ایستایی اقتصادی و اجتماعی پرداخته می‌شود، ولی در اینجا نیز یک ایستایی مطلق نمی‌تواند مورد نظر باشد. در نتیجه با به کار بردن واژه‌ی "ایستایی" در این پژوهش حالتی مورد نظر می‌باشد که در آن فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی به اندازه‌ای کم است که امروزه چیزهای زیادی برای گفتن درباره‌ی آن‌ها نداریم.

پدیده‌ی قابل تصور که در تاریخ خاورزمین وجود داشته، یک روند نزولی یا فرودی بوده است که نزدیک به پانزده سده‌ی پیش آغاز گردیده و تا دوره‌ی نوین، در پایان فرمانرانی خاندان قاجار در ایران، ادامه داشت. برای این روند فرودی یا نزولی واژه‌ی "پسروی" به کار گرفته شده است. ولی در این مورد نیز باید در نظر داشت که از دیدگاه تاریخی، "پسروی" هیچگاه امکان پذیر نخواهد بود؛ چرا که نمی‌شود به گذشته بازگشت. در نتیجه، واژه‌ی پسروی برای روندی به کار گرفته شده که در آن با گذشت زمان، از اندازه‌ی فعالیت‌های گوناگون اجتماعی کاسته می‌شده است.

در کانون سخن این پژوهش، روند یاد شده بالا قرار دارد و در نتیجه با همین واژه "پسروی" شناسانده شده است. ولی واژه‌ی "ایستایی" به جای، و در پاسخ به مفهوم پیچیده و گنگ "توسعه نیافتگی" در جامعه‌های شرقی به کار گرفته شده که در گمانه‌های داده شده از سوی اندیشه‌ورزان اروپایی مکرر آمده است. با واژه‌ی "ایستایی" حالتی مورد نظر است که در آن، اندازه‌ی فعالیت‌ها با نوآوری بسیار پایین می‌باشد.

۳) گمانه‌های ایستایی اقتصادی ایران

در بخش‌های آینده به سه گروه از گمانه‌هایی که تا کنون در باره ایستایی اقتصادی ایران و دیگر کشورهای آسیایی زده شده‌اند، پرداخته می‌شود (الف) استبداد شرقی و روش تولید آسیایی (ب) اخلاق پروتستانی. پس از عرضه نمودن همه‌ی گمانه‌های زده شده از سوی اندیشمندان اروپایی و آنگاه رد آنها، در بخش چهارم به گمانه‌ی این نگارنده درباره‌ی پسروی اجتماعی ایران و خاورزمین پرداخته می‌شود.

۳-۱) استبداد شرقی و روش تولید آسیایی

گمانه‌های گسترده و پردوامی، چون "استبداد شرقی و ایستایی اقتصادی" و "شیوه‌ی تولید آسیایی"، بر پایه‌ی انگاره‌ی (۳) ویژه بودن تملک زمین در آسیا، استوار است.

به گفته‌ی مارکس، در این جامعه‌ها، دولت زمیندار اصلی می‌باشد. نیروی سیاسی در رده‌ی ملی، بر پایه‌ی مالکیت خصوصی زمین وجود ندارد؛ ولی زمین مورد بهره‌برداری فردی و

گروهی قرار می‌گیرد. هواداران (۴) این گمانه، ایران را نمونه‌ی آشکار شیوه‌ی تولید آسیایی (۵) می‌دانند. اندیشه‌پردازان مارکسیست مخالف شیوه‌ی تولید آسیایی که به پیشرفت یکسویه‌ی (۶) اجتماعی انسانی باور دارند، گمانه‌ی بالا را کنار گذاشته و دوره‌های پیش از سرمایه‌داری را به سه دوره‌ی کمونیسیم بدوی، برده‌داری و زمینداری بزرگ بخش می‌کنند. از اینرو، خاورشناسان شوروی، تاریخ ایران تا سده‌ی نوزدهم را دارای دو دوره‌ی بزرگ می‌دانند. (دوره‌ی نخستین، از آغاز تا زمان یورش عرب، که از دید آنها دوره‌ی برده‌داری بوده است) (۷). دوره دوم، که از یورش عرب تا سده نوزدهم را در بر می‌گیرد، دوره‌ی زمینداری خوانده است. (۸)

برخی دیگر از اندیشمندان پیشنهاد می‌کنند، که در صورتی که نارسایی گمانه‌ی "شیوه‌ی تولید آسیایی" پذیرفته شود، چاره‌ای نیست جز آنکه تنها روش گسترده‌ی تولید در آسیا را یکی از شکل‌های گوناگون زمینداری بدانیم. (۹)

پژوهش ارزشمند آن لمبتون، که در سال ۱۹۵۳ به چاپ رسید، چشم انداز روشنی از ساختار زمینداری ایران در سده‌های گذشته را در برابر دیدگان ما قرار می‌دهد. (۱۰) پژوهش‌های او نشان می‌دهند که در همه‌ی سده‌های تاریخ ایران پس از سلام، سه گونه تملک زمین کشاورزی در ایران وجود داشته است:

- ۱- تملک دولت
- ۲- تملک خصوصی
- ۳- وقف

۳-۱- مالکیت دولتی

با وجود آنکه، چهره‌های اصلی زمینداری زمان اشکانیان و ساسانیان، پس از یورش عرب از میان رفت، یورش‌های دیگر کوچ‌گرایان و سنت‌های ویژه‌ی آنان موجب گردید، تا بر گستره‌ی زمین‌های دولتی بسیار افزوده گردد.

درست پس از شکست ایران به دست عرب‌ها، عمر بن ابوالخطاب دستور داد، تا زمین‌های پادشاهان ساسانی و نزدیکان آنان، زمین‌های کسانی که در جنگ کشته شده با آنان که از شهر و دیار خود گریخته بودند، مرداب‌ها و همه‌ی سرزمین دیر یزید را، برای دولت (یا خودش) تصرف نمایند (۱۱). از همین راه، فرایند دولتی کردن زمین در زمان خلیفه‌های اموی پیگیری شد. افزون بر این، قانون واگذاری یک پنجم غنیمت جنگی به خلیفه، زمین‌های دولتی را افزایش می‌داد.

خلیفه‌ها همچنین به زور، زمین‌های مردم را از آنان باز ستانده و یا به آنان فشار می‌آوردند، تا زمین‌های خود را بفروشند. برخی از زمینداران نیز، برای اینکه از دست آشوبگران و مالیات‌گیران ناراست در امان باشند، بخشی از زمین‌های خود را، برای به دست آوردن پشتیبانی خلیفه‌ها، به ایشان هدیه می‌کردند (۱۲). این تنها زمین نبود که به زور از مردم گرفته می‌شد، بلکه بسیاری از چراگاه‌ها، برای گله‌های فرمانرانان، برای چهار پایان سپاهیان و یا پست و نامه‌بران و غیره، به دولت واگذار می‌گردید (۱۳).

تاریخ قم یادآوری می‌کند، در نزدیک نهاوند، در هر روستا یک چراگاه برای چهارپایان و رمه‌های خلیفه نگهداری می‌شد، که از سوی یکی از سرداران عرب تصرف شده بودند (۱۴). چنین سیاستی از سوی خلیفه‌های عباسی و در پایان دوره‌ی آنان، از سوی فرمانرانان محلی نیز پیگیری شد. با وجود این، سنت کوچ‌گرایان ترک، سبب شد، تا گستره‌ی زمین‌های دولتی چنان افزایش یابد، که سلطان‌های ترک، خود زمینداران اصلی کشور گردند (۱۵). سنت کوچ‌گرایان سلجوقی چنین بود که همه‌ی زمین‌ها را از آن ایل می‌دانستند و رهبر خود را، نماینده‌ی ایل در چنین تملکی می‌پنداشتند. در نتیجه، هر آنچه را که ایل به ارث می‌برد و یا از دیگران می‌گرفت، بخشی از ثروت سلطان‌های سلجوق می‌گردید. گسترش این سنت کوچ‌نشینی به اندازه‌ای بود که حتی کسی مانند محمد غزالی، ناچار بود تا چنین قانون غیر اسلامی را بپذیرد.

۳-۱-۲) مالکیت خصوصی

با وجود اینکه یورش‌ها و دستیابی‌های کوچ‌گرایان، اندازه‌ی مالکیت دولتی را افزایش می‌داد، در همه حال مالکیت خصوصی اهمیت خود را از دست نداد. یکی از عامل‌هایی که از ناپدید شدن اینگونه مالکیت جلوگیری می‌کرد، اصل اسلامی آن بود. به دلیل‌های گوناگون، در برخی از استان‌ها، مانند فارس، زمین‌هایی که در زمان ساسانیان در دست زمینداران بزرگ بودند، در دوره‌های بعد نیز به همان صورت باقی ماندند. گزارش‌های تاریخی بیانگر آنند، که تا سده‌ی دهم میلادی، بخش بزرگی از این استان همچنان در دست دهقانان بزرگ بود (۱۶). این چنین حالتی تا سده‌ی نهم در استان اصفهان نیز پا برجا بود. اگر در بخش‌های آینده‌ی این مقاله به "دایره‌ی پدیده‌های تاریخی ایران" بنگریم، درمی‌یابیم، که یک گونه قانونمندی در افزایش و کاهش مالکیت خصوصی، در هر یک از دوره‌ها وجود داشته است. در دوره‌ی نخست، یعنی در زمان یورش و کشورگشایی کوچ‌گرایان، اندازه‌ی مالکیت خصوصی کاهش می‌یافت، چرا که آنان، بر پایه‌ی سنت ایلی خود، این گونه زمین‌ها را تصرف می‌کردند. در دوره‌ی فرمانرانی آنان، اینگونه مالکیت‌ها رو به افزایش می‌نهادند. سبب

آن بود که در این دوره، مالکیت زمین‌هایی که از سوی پادشاهان به صورت ارثی به سرداران و دیوانیان واگذار می‌گردید، با گذشت زمان شکل خصوص می‌یافت.

۳- ۱- ۳) وقف

گونه‌ی دیگر از مالکیت که همراه دو شکل یاد شده بالا در ایران وجود داشته است، بنیاد اسلامی وقف می‌باشد (۱۷). اینها زمین‌هایی هستند که از روی نیکوکاری و به منظور انجام فریضه‌ی دینی واگذار شده‌اند.

وقف را بر دو گونه دانسته‌اند: یکی وقفی که برای کارهای خیریه مانند نگهداری مکان‌های مذهبی، مدرسه‌های دینی و غیره است. گونه‌ی دیگر وقف ملکی می‌باشد که به یک سازمان خیریه واگذار می‌شود، تا درآمد آن را برای بازماندگان کسان معینی و با برای مهاجران، به کار ببرند.

در کل، گستره‌ی همه‌ی گونه‌های مالکیت‌های نامبرده، همواره دستخوش دگرگونی بود. با واگذاری و بخشیدن زمین از سوی فرمانرانان به دیگران، مالکیت دولتی به شکل مالکیت خصوصی در می‌آمد. یا اینکه مالکیت دولتی با بخشش فرمانرانان به وقف تبدیل می‌گردید؛ همانگونه که از دوران صفوی گزارش شده است، زمین وقفی ممکن بود از سوی دولت تصرف شود و یا از سوی کسانی به مالکیت خصوصی تبدیل گردد؛ همچنان که مغولان انجام دادند. زمین خصوصی، ممکن بود به دست کوچ گرایان به هنگام یورش‌های‌شان گرفته شود و یا دولت به بهانه‌ای آن را تصرف نماید.

با توجه به آنچه که در بالا درباره‌ی گونه‌های سه‌گانه‌ی مالکیت در ایران آمده، روشن می‌شود که با وجود اینکه گونه‌ی اصلی مالکیت، همانا گونه‌ی دولتی آن بوده است، گونه‌های دیگر نیز در کنارش وجود داشته‌اند. در نتیجه این تصور برخی اندیشمندان مارکسیست، که می‌پنداشتند هیچ گونه مالکیتی جدا از زمینداری دولتی وجود نداشته است، نمی‌تواند درست باشد.

با این وجود، دیگر پرستش این خواهد بود که چرا مالکیت خصوصی نتوانست به آن اندازه گسترش یابد که شکل اصلی مالکیت بشود؛ به ویژه با توجه به شکل واگذاری زمین که در پایین به آن پرداخته می‌شود، متوجه می‌شویم که گرچه در زمان‌هایی مالکیت خصوصی شکل گسترده‌ای نیز می‌یافت، ولی هیچ‌گاه فرجه‌ی تبدیل شدن به شکل اصلی مالکیت را نمی‌یافت. از دیدگاه این نگارنده، آنگونه که خواهد آمد، این به دلیل پدیده‌های تاریخی بوده است.

منتسکو یکی از نخستین اندیشمندان اروپایی بود که در بررسی‌های خود در باره‌ی "استبداد شرقی، بازگشت‌های چندی به زمینه‌های جغرافیایی و آب هوایی سرزمین‌های آسیایی داده است. (۱۸) پس از او، مارکس و انگلس بر اهمیت زمینه‌های جغرافیایی و آب و هوایی، در بازیابی (۱۹) یا کنترل دولت در کار آبرسانی، و یا دفاع و همچنین پدیدار شدن دیوانسالاری تاکید نمودند. آنها بدین نتیجه رسیدند که پایداری استبداد شرقی بدان جهت است که دولت نیازی را که در سرزمین‌های خشک به آبرسانی وجود دارد، برآورده می‌کند. (۲۰)

همین همیستاد آبرسانی، در کانون گمانه‌ی کارل ویتفولگ درباره‌ی اقتصاد آبرسانی قرار گرفت. از دیدگاه او، ریشه‌ی کانونگرایی (۲۱) نیروی سیاسی و خودکامگی در کشورهای آسیایی را باید در همیستاد آبرسانی ساخته‌ی انسان (۲۲) یافت. به باور ایشان، بر این جامعه‌ها، دولت‌های خودکامه با ارتش‌های نیرومند و دایمی و همراه دیوانسالاری پیچیده فرمان می‌راندند. نقش مهم مدیریتی که این دولت‌ها در اداره‌ی همیستاد آبرسانی بازی می‌کردند، عاملی اصلی در پایداری و نیرومندی فرمانرانی استبدادی آنها بود. این گمانه بر آن است که کار ویژه‌ی این دولت‌ها، فراهم آوری (۲۳) و بخش‌بندی آب رودخانه‌ها، برای کشاورزانی بود که زمین‌شان هم از آن خودشان نبود. (۲۴)

در بخش پیشین گفته شد که از روزگاران کهن، همیشه گونه‌ای از مالکیت خصوصی در ایران وجود داشته و کاهش آن، با توجه به گمانه‌ی نگارنده، به جهت یورش کوچگرایان بوده است. در دو بخش آینده، در باره‌ی ساختار جغرافیایی و همیستاد آبرسانی ایران، خواهیم کوشید تا نشان بدهیم که هیچکدام از گمانه‌های داده شده درباره‌ی نقش آبرسانی در پدیداری چیزی که "استبداد شرقی" نامیده شده، نمی‌تواند درباره‌ی ایران درست باشد.

۱-۲-۳) ساختار جغرافیایی ایران

ایران کنونی کشور بزرگی است، با آب و هوای بسیار گوناگون. گستره‌ی این سرزمین، با وجود کاهش آن در سده‌های گذشته، همچنان بیش از ۱۶۴۵۰۰۰ کیلومتر مربع می‌باشد، یعنی به بزرگی همهی کشورهای اروپای باختری، جدا از اتریش، اسپانیا و پرتغال. (۲۵)

بخش بزرگی از آن را سلسله کوه‌هایی پوشانده که بلندی بسیاری از آنان، به هزار تا هزار و چهارصد پا می‌رسد. افزوده بر این کوه‌ها، در کانون فلات ایران، کویر سترگی جاگرفته است که بارندگی سالیانه در آن کمتر از پنج اینچ می‌باشد. آن لمبتون کشور ایران را به پنج منطقه‌ی اصلی آب و هوایی بخش نموده است:

۱. سرزمین‌های بلند با کشاورزی دیمی

۲. سرزمین‌های بلند با آب کم که تنها در برخی بخش‌های آن می‌توان کشت کرد.

۳. کرانه‌های دریای مازندران، با جنگل‌های انبوه و باران سنگین

۴. کرانه‌های خلیج فارس، با هوای گرم و زمین نامناسب برای کشاورزی.

۵. فلات ایران که بخشی بزرگی از کشور را در بر گرفته است که در کانون و در خاورش کویر نمک قرار دارد و بسیار خشک و ناسازگار برای زندگی انسان می‌باشد. (۲۶)

گسترده‌گی و ناهمواری سرزمین‌ها و وجود آب و هوای گوناگون، از جمله عامل‌های مهمی بوده‌اند که ایران را به کانون‌رهایی (۲۷) (یا کانون‌گریزی) سیاسی و اقتصادی به جای کانون‌گرایی کشانده‌اند. با وجود این، ویتفگل ایران را نیز نمونه‌ای از کشورهایی می‌داند که در آن دولت‌های کانون‌گرا پیایی فرمان رانده‌اند. او برای اثبات گمانه‌ی خود درباره‌ی اقتصاد آبرسانی، نمونه‌های نارسایی از تاریخ باستانی ایران را آورده و از هزار و سیصد سال گذشته چشم پوشی می‌کند. با همه‌ی اینها، باید یادآور شویم که حتی در دوران باستان، همیستاد سیاسی و اقتصادی ایران، میان کانون‌گرایی و کانون‌رهایی در نوسان بوده و گونه‌ی نخست هم، به راستی پدیده‌ای کمیاب در پسین هزاره‌ی تاریخ ایران بوده است.

زمینه‌ی جغرافیایی و آب و هوایی ایران، از ایجاد کانون‌گرایی سیاسی و اقتصادی در گذشته جلوگیری می‌کرده است. برای دولت‌ها همیشه بسیار دشوار بوده که با وجود مانع‌های طبیعی چون کوهستان‌های بلند، کویرهای گسترده و جنگل‌های انبوه، بتواند شهرها و روستاهای پراکنده را زیر بال بازبینی خود داشته باشند. افزون بر این، نباید فراموش کرد که در ایران رودخانه‌ی بزرگی هم چون رود نیل در مصر وجود نداشته تا با اداره‌ی آبرسانی آن، بتوان مردم را زیر فرمان خود کشاند. البته میانرودان را که کانون امپراتوری‌های بزرگی در دوران‌های پیش و پس از اسلام بود باید از فلات ایران جدا ارزیابی کرد. ولی رودخانه‌های کوچکی که در فلات ایران جریان دارند، در گذشته برای آبیاری بدانگونه که باید و شاید، کاربرد نداشته و برای کشتیرانی نیز مناسب نبوده‌اند. به جهت نداشتن رودخانه‌های بزرگ، فلات ایران نمی‌توانسته است روش ارزان و کارای آبیاری سیلابی که در مصر به کار می‌رفته و با شیوه‌ی پیچیده ولی همیشگی کانال‌کشی را که در میانرودان وجود داشته، به کارگیرد. (۲۸) شیوه‌ی آبیاری در ایران، همچنان که در بخش آینده بازگو خواهد شد، از یک سو بسیار گران بود و از سوی دیگر، سرچشمه‌های آبرسانی به اندازه‌های فراوان بوده که بازبینی آنها را برای دولت‌های خودکامه ناممکن می‌ساخته است. در نتیجه، با وجود اینکه ویتفگل از روش آبیاری با کاریز در ایران باستان سخن می‌گوید، از شماره‌ی آنان که افزون

بر روش‌های دیگر در سراسر کشور کنونی ایران به کار گرفته می‌شدند، شاید آگاهی نداشته است.

۳-۲-۲) شیوهی آبرسانی

با وجود گوناگونی زمینه‌ی جغرافیایی و آب و هوایی ایران، نیاز بزرگ همه‌ی کشور، جدا از کرانه‌های دریای مازنداران، کم و بیش به ماده‌ی زندگی بخش آب است. به سبب همین کمیابی آب بوده است که از چند هزار سال پیش، ایرانیان روش شگرف و پیچیده آبرسانی با کاریز یا قنات را به کار گرفته‌اند. (۲۹)

برای کندن کاریز، چاه‌های در زمین‌های بلند می‌زنند، تا به سرچشمه‌ی آب برسند. این چاه‌ها را که در فاصله‌ی دوپست سیصد متری یکدیگر قرار دارند، از بلندی به سوی دشت می‌کشاندند و از زیر زمین، آنها را با تونل‌هایی بهم می‌رسانند، چنان که آب از میان‌شان جاری شود. (۳۰) کار ساختن کاریز بسیار پیچیده بوده، دارای ریزه‌کاری‌های فراوانی می‌باشد. شیوه‌ی کندن کاریز به کار استخراج کان‌های فلز همانند است و به آگاهی بسیار در دانش زمین‌شناسی نیازمند می‌باشد. نه تنها کندن کاریز به توانایی و خبرگی فراوان نیاز دارد، بلکه کاوش برای یافتن و تعیین سرچشمه‌ی اصلی، با دانش زیست‌شناسی آب‌های زیر زمینی انجام می‌شود. (۳۱)

ساختن کاریز به دست کسانی انجام می‌شود که "کاریز کن" یا "مقنی" خوانده می‌شوند. کار کاریز کن نه تنها آزمودگی می‌خواهد، بلکه به زمان بسیار و هزینه‌ی فراوان نیاز دارد. ژرفا و درازای کاریزها به عامل‌های جغرافیایی بستگی دارند. (۳۲) ژرفای برخی از آنها زیاد نیست و درازای‌شان به بیش از چند صد متری نمی‌رسد. برخی دیگر، مانند آنها که در یزد کنده شده‌اند، بیش از ۴۳ کیلومتر درازا دارند و ژرفای کاریزهای گناباد بیشتر از ۳۰۰ متر می‌باشد. درازای ۵ تا ۱۰ کیلومتر و ژرفای نزدیک به ۱۰۰ متری را می‌توان اندازه‌ی میانگین کاریزهای ایران دانست. (۳۳) روشن است که هزینه‌ی کندن کاریز بستگی به درازا و ژرفای آن و چگونگی زمین دارد. در کل می‌شود گفت که نه تنها کندن کاریز به سرمایه‌ای هنگفت نیاز دارد بلکه نگهداری آن نیز هزینه‌ی بسیار سنگینی را در بر می‌گیرد. (۳۴) در سنجش با ابزارهایی که در آبرسانی سنتی به کار می‌رفت، کاریز به هیچ نیروی، بجز نیروی جاذبه زمین نیاز نداشت. (۳۵)

ویتفگل به کارکرد و مقام مهم "میراب‌ها اشاره‌ای دارد (۳۶) که البته ویژه‌ی شهرهایی چون مرو و اصفهان بوده، که گویا به جهت بزرگی آنها و یا عامل‌های دیگر، کار بخش‌بندی آب

پیچیده بوده و دفتر و دستکی لازم داشته است. همچنین در جاهایی که با کم آبی فصلی روبرو بوده‌اند، میرابی برای کوتاه مدت گماشته می‌شد، تا کار بخش‌بندی آب را اداره کند.

بانو لمبتون یادآور می‌شود که در بیشتر ناحیه‌های ایران مانند اردستان، کار بخش‌بندی آب به دست خود کشاورزان انجام می‌گردد. در خراسان، که آبیاری با کاریز انجام می‌گیرد، هیچ میرابی گماشته نمی‌شود و در کردستان، که آبیاری با آب رودخانه است، به ندرت میرابی به کار گرفته می‌شود. (۳۷) یکی از ویژه‌گی‌های مهم کاریز این است که مالکیت بسیار پراکنده‌ای در میان همه‌ی جمعیت کشور داشته و با گذشت زمان، پراکنده‌تر می‌شده است. (۳۸)

به جهت هزینه و کار زیادی که نگهداری کاریز می‌برد، در سده‌های گذشته بسیاری از آنان از کار افتاده‌اند. (۳۹)

تا زمان‌های کنونی نیز، کاریز مهمترین شیوه‌ی فراوردن آب برای کشاورزی و مصرف خانگی در شهرها بوده است. اینچنین برآورده شده است که نزدیک به شش میلیون هکتار زمین کشاورزی، یعنی چیزی میان یک سوم تا یک دوم همه‌ی زمین‌های کشاورزی کشور، را نزدیک به ۳۷۵۰۰ کاریز آبیاری می‌کنند. از میان این ۳۷۵۰۰ کاریز، نزدیک به ۲۱۰۰۰ چشمه‌ی آن با گنجایش کامل بهره‌برداری می‌شوند و ۱۶۵۰۰ چشمه‌ی آن نیاز به تعمیر دارند. (۴۰) درازای کل همه‌ی کاریزهای کشور، ۱۶۰ هزار کیلومتر برآورد شده که در هر ثانیه ۲۰ هزار متر مکعب آب تولید می‌کنند. (۴۱) شماره‌ی سرچشمه‌های آب چنان بالا است که در ناحیه‌ی کوچکی چون دشت نیشاپور، ۱۲۰۰ کاریز وجود دارد. (۴۲)

دیگر از روش‌های آبیاری که در بسیاری بخش‌های ایران به کار برده می‌شود، کشیدن آب از چاه است. کشیدن آب به وسیله‌ی شش یا هشت گاو انجام می‌شود و با هر گاو، دو نفر کار می‌کنند. این شیوه، که از زمان‌های دور، در ناحیه‌های گوناگون برای کشت بهاری به کار می‌رود، کارایی خوبی نداشته و کار زیادی می‌برد. افزون بر این، در بیشتر بخش‌های ایران از آب باران، رودخانه و چشمه، به صورت گسترده‌ای برای کشاورزان بهره‌برداری می‌شود. (۴۳)

در پایان می‌توان اینگونه نتیجه گرفت که در سده‌های گذشته کار آبیاری و آبرسانی به چندین گونه، چون آب باران، رودخانه، چشمه، کاریز و چاه، یعنی از سرچشمه‌های بسیاری انجام گرفته است؛ چیزی که بازمینی و اداره‌ی آبرسانی را برای هر دولتی ناممکن می‌ساخته است.

همان‌گونه که گذشت، گمانه‌ی اقتصاد هایدرولیک که از سوی کارل ویتفگل پیشکش گردید، در راستای دیدگاه‌های اندیشمندان مارکسیست، به دنبال آن بود که دلیل وجودی

استبدادهایی را بیابد که در همهی تاریخ خاورزمین جاری بودند. ولی چیزی که می‌باید در پایان این رشته از اندیشه‌ها می‌آمد، تنها یافتن دلیل وجودی استبداد نبود، بلکه همچنین این اندیشه‌ی مهم بود که استبداد، خود مادر بسیاری از نارسایی‌هایی شناخته می‌شود که "ایستایی اقتصادی و اجتماعی"، تنها یکی از آنها بود.

با همهی اینها و با وجود اینکه این نگارنده بخش دوم آنچه را که رفت، به سادگی می‌تواند بپذیرد، ولی با آنچه که درباره‌ی داده‌های آب و هوایی و جغرافیایی ایران در بخش‌های پیش آورده شده، امیدوار است نشان داده باشد که گمانه‌ی ویتفگل برای سرزمین‌های ایرانی، بجز میانرودان، نمی‌تواند درست باشد.

البته باید یادآور گردید که اندیشه‌ی این گمانه که در آن، گفته می‌شود که اداره‌ی سرچشمه‌های آب و بخش بندی آن در میان کشاورزان، می‌توانسته دلیل مهمی برای پایداری استبداد بوده باشد، اندیشه‌ای بسیار ریزبینانه و پرمایه است. از اینرو اگر برآستی، حتی بیرون از دیدگاه‌های مارکسیستی نیز، و شاید بیشتر از دیدگاه کارکردگرایانه به این گمانه بنگریم، و دیکتاتورها را نیز دارای کارکردهای مهم همچون بخشبندی آب در سرزمین‌های خشک بپنداریم، آنگاه شاید بتوان دلیل وجودی این دیکتاتوری‌ها را در سرزمین‌هایی مانند مصر و چین پذیرفت. اگر چه ویتفگل هم بیشتر به این سرزمین‌ها توجه داشته، گاه و بیگاه از ایران پیش از اسلام نیز در همین راستا نامبرده است.

لیکن همانگونه که رفت، فلات ایران به جهت داده‌های آب و هوایی و بویژه به جهت اینکه همیستاد آبرسانی‌اش بر یک رودخانه‌ی بزرگ استوار نبوده، با سرزمینی چون مصر تفاوت داشته است. اگر چه تولید آب در فلات ایران شاید خیلی کمتر از رود نیل نبوده، ولی شمار سرچشمه‌های آن به هزاران می‌رسیده و هزینه‌ی ساختن و نگهداری کاریزها بسیار بالا بوده است. در نتیجه همهی اینها نشان می‌دهند که اداره و نگهداری چنین همیستاد آبرسانی برای یک حکومت ناممکن بوده و از اینرو این کارکرد نمی‌توانسته سبب پایداری آن حکومت‌های خودکامه بوده باشد.

نگارنده بر آن است تا افزون بر آنچه در بالا آمده، نشان بدهد که اگر چه می‌تواند به گونه‌ای یک پیوند دراز مدت میان استبداد و ایستایی اقتصادی و اجتماعی وجود داشته باشد، ولی دست کم در سرزمین‌های ایرانی، آن را کمتر می‌توان از دیدگاه اقتصاد آبرسانی روشن ساخت، بلکه دیدگاه‌ها و گمانه‌های دیگری، مانند آنچه که در بخش‌های پایین این پژوهش به درازا پیشکش شده می‌توانند از اعتبار برخوردار باشند. البته این در صورتی است که اصل

ایستایی فرهنگی و اقتصادی را اصلی پذیرفته شده بینداریم و کانون‌های سرمایه‌داری را، بدون پرسش و نقد، بدانگونه که رایج است، به عنوان معیار و نمونه‌های پیشرفت بپذیریم.

۳-۳) گمانه‌ی ماکس وبر درباره‌ی اخلاق پروتستانی

گمانه‌ی ماندگار ماکس وبر درباره‌ی اخلاق پروتستانی، نخستین گمانه‌ای است که بیرون از میدان گمانه پردازان مارکسیست زده شد و به زودی از سوی برخی مَهر مثبت و از سوی برخی دیگر مَهر منفی گمانه‌ی لیبرالی خورد.

گمانه‌ی وبر بر این پایه استوار است که عامل اصلی پدیدار شدن سرمایه‌داری جدید در میان پیروان کالوین (Johannes Calvin 1509-1564)، عامل فرهنگی و دینی ایشان بوده است. پیروان کالوین که گروهی در میان پروتستان‌ها می‌باشند، کار و پس انداز را از فضیلت‌هایی دینی خود می‌پنداشتند؛ بدان گونه که زندگانی آن دنیای آنها را در روز رستاخیز نیز تعیین می‌نماید. (۴۴)

ماکس وبر بر این باور بود که این گونه اخلاق را در میان دین‌ها و مذاهب‌های دیگر دنیا نمی‌توان یافت؛ یا دست کم بدانگونه که در میان پیروان کالوین استوار و ژرف است. در نتیجه، چنان جنبشی که آغاز چیزی به نام انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری بود، می‌توانست تنها در میان چنین مردمی بروز نماید و نه جای دیگری.

گمانه‌ی وبر را از دیدگاه جامعه‌شناختی به سختی می‌توان نادیده گرفت. امروزه می‌توان نمونه‌های فراوانی را یافت، نشان دهنده‌ی آنکه فرهنگ، نه تنها از دیدگاه اقتصادی بلکه در بسیاری دیگر از میدان‌ها، مهمترین نقش را بازی می‌کند. در حالیکه از دیدگاه مارکسیستی، فرهنگ به جهت روبنایی بودنش، تنها فراورده‌ی داده‌های زیربنایی می‌تواند باشد. چیزی که اینجا فرهنگ نامیده می‌شود، همانا فرهنگ غیرمادی از دید جامعه‌شناسی است. سخن در پذیرفتن یا نپذیرفتن گمانه‌ی ماکس وبر و درباره‌ی نقش فرهنگ غیرمادی که در ارزش‌های اجتماعی و دینی کاوانیست‌ها جلوه کرده بود، بسیار دراز خواهد بود و در اینجا نمی‌گنجد. چیزی که در اینجا می‌بایست یادآوری گردد این است که ما برآستی نمی‌دانیم که ارزش‌های اجتماعی همانند آنچه که در میان پروتستان‌ها وجود داشته است هیچگاه در سرزمین‌های ایرانی پا نگرفته باشد؟!؟!!

اگر چه نگرش وبر به گونه‌ی گسترده‌ای پذیرفته شده است، هستند پژوهشگرانی که بر روی همانندی‌ها میان ارزش اخلاق پروتستانی و آیین جامعه‌های دیگر انگشت گذارده‌اند. این پژوهشگران کوشیده‌اند تا ببینند آیا در میان جامعه‌های آسیایی وجود ارزش‌هایی همانند با پروتستان‌ها، به پیشرفت اقتصادی می‌انجامد یا نه؟! (۴۵) نمونه‌ای که امروزه برای رد نظریه‌ی

ماکس وبر آورده می‌شود، پیشرفت اقتصادی شگفت‌انگیز مهاجران آسیایی، بویژه هندی‌ها، در انگلستان می‌باشد.

همچنین نمونه‌های جالبی وجود دارد، نمایانگر آنکه، زمینه‌های دینی - فرهنگی از تعبیرهای گوناگون مفهوم‌های اقتصادی جلوگیری نموده و گفته می‌شود که دانشمندی در کشورهای مسلمان توانسته‌اند رساله‌های مهمی در اقتصاد بنگارند. (۴۶) برای نمونه از محمد شبانی (م ۱۰۴۰م). نامبرده می‌شود، که از پیشتازان مکتب حنفی شمرده می‌شود و کتابی درباره "درآمد" (۴۷) در اقتصاد را نوشته است. شبانی، سده‌ها پیش از ریچارد استیل، سخن درباره‌ی کنار گذاشتن تعصب‌هایی می‌گوید که بر سر راه فعالیت‌های اقتصادی ایستاده‌اند. (۴۸)

چیزی که می‌بایست در اینجا یادآوری شود این است که در ایران دوران‌های گذشته به سختی می‌توانیم از وجود داشتن یا نداشتن اخلاقی، بدانگونه که ماکس وبر پروتستانی می‌نامد سخن بگوییم. این بیشتر از آن رو خواهد بود که سده‌های فراوانی و شاید تا زمانه‌های کنونی، تنها شهرنشینان که خود بخش بسیار کوچکی از مردم کشور بودند، می‌شود گفت که به اخلاق و کردار و باور آیین رسمی پایبند بودند. فرهنگ سرزمین‌هایی که بیرون از این شهرها بودند، در باورهای کهن و داده‌های زیستی آنها ریشه داشته و بسیار گوناگون بودند. در نتیجه با بررسی آیین‌های کشورهای خاورزمین، آنگونه که ماکس وبر انجام داده است، تنها می‌توان درباره‌ی بخش‌های بسیار کوچکی از این جامعه‌ها داوری نمود.

همچنین گزارش‌های فراوانی در دست است که نشان می‌دهند که در کشورهای خاورزمین پیشرفت‌های اقتصادی به اندازه‌ای بوده است که گروه‌های بزرگ کارگران شهری نیاز به ایجاد صنایع ویژه‌ی خود را یافته بودند. با بررسی صنایع می‌توانیم به اندازه‌ی زیادی به چگونگی پیشرفت یا پسرفت صنعتی در خاورزمین پی ببریم. در پایین، بیشتر با توجه به آنکه شکوفایی در آغاز دوره‌های اسلامی بوده است، می‌توان فرود آن را نیز به نابودی صنایع و تمدن شهری تعبیر نمود که تنها عامل برای آن می‌توانسته چرخه بدشگون پدیده‌های تاریخی بوده باشد که به آن به درازا پرداخته خواهد.

۳-۳-۱) صنایع و روش‌های صنعتی در خاورزمین

همانگونه که پس از این یادآوری خواهد شد، در دوره‌ی فرمانرانی خاندان‌های اموی و عباسی، فعالیت‌هایی در اقتصاد شهری که از دوران‌های پیش به جا مانده بود، همچنان

پیگیری می‌شد. از این رو، گزارش‌هایی در زمینه‌ی فعالیت‌های صنفی در این زمان برای ما به جا مانده است.

برخی بر این باورند که سازمان صنفی زمان فرمانرانی عباسی، اگر چه بسیار دیگر گونه، باز مانده‌ی سازمان صنفی بیزانس بوده است. (۴۹) از دیدگاه گروهی دیگر، هر چند آن، از سازمان صنفی زمان ساسانی و بیزانس تأثیر پذیرفته بود، ولی سازمان صنفی خاورمیانه به راستی دستاورد جنبش قرمطیان بود که به آن چهره‌ی برجسته‌ی ای داد. (۵۰)

باید یادآور شد که سازمان صنفی در خاورمیانه، سرچشمه در هر کجا که داشته باشد، در هر حال واکنش توده‌های بزرگی از صنعتکاران، کارگردان و برزیگران بود که از سوی اشاگران بیگانه گرد آورده و به بندگی کشیده شده بودند. (۵۱)

روش بانکی، با کانونی در بغداد و شاخه‌هایی در همه‌ی امپراتوری عباسی به گسترش اقتصاد پولی یاری کرده و زمینه‌ی لازم را برای گرد آمدن سرمایه و کار در شهرها به وجود آورده بود. (۵۲) ولی پیشرفت صنعتی به جهت نوآوری‌های تکنیکی نبود، بلکه گرد آمدن کارگران در شهرها، نتیجه‌ی سیاست یورش به سرزمین‌های دیگر و گرفتن برده بود.

این یورش‌ها که از سوی بانکداران پشتیبانی می‌شد، با آرمان تهیه نیروی کار مجانی برای کارگاه‌های شهری و کشت‌زارهای بزرگ انجام می‌گرفت. (۵۳) در چنین روزگاری توده‌های کارگر پراکنده در شهرها و روستاها زیر یک پرچم به سازماندهی خود پرداختند. به گفته‌ی کهن (Cohen)، روشن نیست که سازمان‌های صنفی خاورمیانه مانند امپراتوری بیزانس، از سوی دولت بازمینی (۵۴) می‌شدند و یا اینکه مانند سده‌های میانه‌ی اروپا (۵۵) سازمان‌های خودرویی بودند که در زندگی پیروان خود نقش ارزنده‌ای بازی می‌کردند.؟!؟! (۵۶) اگر چه بیشتر گزارش‌ها از خودرویی صنف‌ها سخن می‌گویند، دولت تلاش فراوانی در بازمینی آنان از خود نشان داد. پیوند صنف‌ها با جنبش‌های خلیفه ستیز سبب شد تا دولت به پیگرد آنان پرداخته و برای‌شان هزار گونه محدودیت ایجاد کرده و حق قانونی آنان را باز ستاند. (۵۷) در ایران در سده‌های بعد هم، دولت‌های نیرومندی چون صفویان کوشیدند تا در سازمان‌های صنفی دخالت کرده و به بازمینی آنان پردازند. (۵۸) سازمان صنفی در خاورمیانه، پدیده‌ی اجتماعی - اقتصادی شگرفی بود؛ هر چند آنگونه که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است. (۵۹) نوشته‌هایی که درباره‌ی صنف از زمان‌های پس از یورش مغول به جا مانده، نشانگر آنند که هر صنف دارای یک قانون داخلی، به نام "دستور" و رسم و آیین‌های ویژه‌ی خود بوده است.

رهبر صنف از سوی خود صنعتکاران برگزیده می‌شد. او کار خزانہ دارای و دبیری صنف را نیز انجام می‌داد. رهبر در بالاترین رده در سازمان صنفی ایستاده بود و رده‌های پس از او عبارت بودند از: ریش سفیدان، استادان، ثانی‌ها و در آخر شاگردها یا مبتدیان. (۶۰) مدت فراگیری یا شاگردی نیز معین بود. در روشی همانند این که با گذشته‌های نزدیک در ایران وجود داشت، به شاگرد مزدی پرداخت نمی‌شد و تنها ممکن بود خوراک و جایی برای خواب به او داده شود. پیروان صنف، نماز خود را در مسجد محل به جا می‌آوردند و در روزهای عزاداری نیز از همانجا دسته‌ی زنجیرزنی و سینه زنی خود را به راه می‌انداختند. از دیدگاه لویس، ناهمانندی‌های زیر میان صنف‌های خاورمیانه و اروپا وجود داشت:

۱. برخلاف صنف‌های اروپایی که از سوی دستگاه‌های دولتی سازمان داده می‌شدند، در خاورمیانه صنف‌ها سازمان‌های خودرویی بودند که در پاسخ به نیازهای صنعتکاران و کارگران به وجود آمده و نسبت به فرمانران بدگمان بوده و گاه آشکارا با آنان دشمنی می‌ورزیدند.

۲. در سازمان صنفی خاورمیانه، به خلاف گونه‌ی اروپایی آن، استاد، صنعتکار و شاگرد در یک طبقه با پیوند نزدیک باقی ماندند؛ در حالی که در سازمان صنفی اروپا، استادان و صنعتکاران در پایان به دو طبقه‌ی همستیز تبدیل شدند. برخی بر این باورند که این گسستگی خود به شکوفایی آنان انجامید. (۶۲)

از آنجا که صنف‌های خاورمیانه، از جدایی‌ها و ستیزهای درونی گونه‌ی اروپایی آسوده بودند، چهره‌ی مردمی و برابری خواهی خود را همچنان نگاه داشتند. این چهره‌ای بود که در آغاز پیدایش‌شان، در سده‌های دهم و یازدهم، به خود گرفتند؛ به هنگامی که به عنوان شورشی، در برابر اقتصاد بهره کش پولی آن زمان بروز کردند.

۳. ناهمانند با صنف‌های اروپایی که حتی فرقه‌های مسیحی را به خود راه نمی‌دادند، صنف‌های خاورمیانه یهودیان، مسیحیان و مسلمانان را به یکسان به خود می‌پذیرفتند.

۴. ناهمانند با گونه‌ی اروپایی خود، صنف‌های خاورمیانه هیچگاه تنها یک سازمان پیشه‌وری نبودند. از روزی که از میان جنبش قرمطیان پدیدار شدند، تا به همین گذشته‌های نزدیک، آنها دارای "انگاران" (۶۲) ریشه‌دار و قانون اخلاقی و معنوی بوده‌اند که پا به پای پیشه، به کارآموزان آموخته می‌شدند. (۶۳)

اگرچه زمینه‌ی اجتماعی - اقتصادی خاورمیانه سبب دیگرگونگی صنف‌های خاورمیانه در سنجش با صنف‌های اروپایی شده بود، می‌توان همانندهای فراوانی نیز در میان آنها پیدا کرد.

با سر بر آوردن دولت‌های مرکزی و کاهش رونق پیشه‌وری در سده‌ی نوزدهم، افزایش بیش از اندازه‌ی کالاهای صنعتی اروپایی به خاورمیانه، صنفاها نیز رو به نابودی نهاده و جز نشانه‌هایی اندک، چیزی از آنان به جانمانده است. (۶۴)

مالیات بستن بر پیشه‌ها، از زمان فرمانرانی عرب‌ها آغاز شد. با وجود فراز و نشیب‌های سیاسی، میزان مالیاتی که هر پیشه پرداخت می‌نمود، زیاد دگرگون نشد. هر پیشه، بر پایه‌ی یک حساب کلی از سود سالانه‌ی خود، به دولت مالیات می‌پرداخت. (۶۵)

در یک گزارش از سده‌ی نوزدهم ایران آمده است که آن زمان پیشه‌وران نمی‌توانستند، تنها با پیشه‌ی خویش هزینه زندگی خود را به دست بیاورند. در نتیجه، بسیاری می‌بایست به کارهای دیگری چون باغداری و کشاورزی می‌پرداختند. ولی برای همین کارهای باغداری و کشاورزی نیز از آنان مالیات گرفته می‌شد.

پیشه‌وران می‌بایستی مالیات غیر مستقیم نیز می‌پرداختند، که میزان آن بیشتر از مالیات مستقیم بود. افزون بر این، فرمانران آنها را به بیگاری واداشته و کارهای ساختمانی خود را بر کرده‌ی آنان به پایان می‌آوردند. (۶۶) در این زمینه، پیش از همه فشار بر دوش ساختمان-کاران وارد آمد. (۶۷) همان گزارش از سده‌ی نوزدهم نمودار آن است که با وجود مالیات سنگینی که پیشه‌وران می‌پرداختند، دولت آنان را به بیگاری برای ساختن کاخ‌ها، پل‌ها و گاه حتی یک شهر وامیداشت.

در سده‌ی نوزدهم ایران، بجز توده‌ی پیشه‌وران آزاد، دو گروه دیگر نیز وجود داشتند؛ یک گروه در خدمت دربار بود و گروه دیگر وابسته به دیگر دارندگان قدرت. باید یادآور شد، که این پیشه‌وران آزاد بودند و در سازمان‌های صنفی که "همکار" خوانده می‌شدند، گرد هم آمده بودند. در این زمان، همچنین برخی به جای شاگردی، به کار در کارخانه‌ها پرداختند و در نتیجه، به دنیای سرمایه‌داری جدید پا گذاشتند؛ بدون آنکه رده‌بندی‌های میان صنف را که در اروپا رخ داد، آزموده باشند. (۶۸)

با توجه به آنچه که پیش از این در رد گمانه‌های زده شده درباره‌ی ایستایی اقتصادی خاورزمین آورده شد در برگ‌های آینده گمانه‌ی این نگارنده که بر پایه طرحی از تاریخ ایران و خاورمیانه استوار است، پیشکش می‌گردد.

۴) طرح چرخه بدشگون پدیده‌های تاریخی و پسروی اجتماعی

برجسته‌ترین چهره‌ی تاریخ سیاسی ایران و خاورمیانه، تکرار چرخه‌های بسته‌ای از پدیده‌ها است. این چرخه‌ها همچون حلقه‌های به هم پیوسته‌ی زنجیری هستند که در درازای تاریخ این سرزمین کشیده شده است هر چند در بر گیرنده‌ی پدیده‌های زیر بود:

یورش نیروی بیگانه، بنیانگذاری یک فرمانرانی خودکامه‌ی کانون‌گرا (۶۹) یا کانون‌رها (۷۰)، دوره‌ی هرج و مرج و یورش تازه‌ی نیروهای بیگانه.

همانگونه که پیش از این یادآوری گردید، تاریخ ایران به دو دوره‌ی پیش و پس از اسلام تقسیم شده است. اگر به دوره‌ی دوم بنگریم، خواهیم یافت که همه‌ی یورش‌ها از سوی ایل‌های کوچ نشین بیگانه بوده است. (۷۱)

ستیز میان کوچ نشینان و یکجانشینان، کهن‌ترین و سرنوشت‌سازترین عامل در شکل‌گیری تاریخ ایران می‌باشد. در دوره‌های پیشین، جلوه‌ی این ستیزه را می‌توان در دوگانه‌گرایی زرتشت و داستان‌های شاهنامه یافت که در آنها سخن از پیکار ایرانیان با کوچ نشینان عربستان و آسیای میانه می‌رود. (۷۲) ولی در همه‌ی زمان‌هایی که خاندان‌های بومی در دوره‌ی نخستین تاریخ ایران، امپراتوری‌های بزرگی را بنیاد نهادند، با ارتش‌های نیرومند خویش توانسته بودند از پیشروی کوچ نشینان جلوگیری نمایند.

مهمترین عامل در ماندگاری همستیزی (۷۳) نامبرده‌ی بالا، دیرپایی زندگی کوچ‌نشینی در سرزمین‌های آسیای میانه و مغولستان بوده است. به ویژه وضع طبیعی آسیای میانه چنان بود که با کوهستان‌های خشک و کمبود آب و زمین کشاورزی، زندگی یکجانشینی در آنجا را دشوار می‌ساخت. باران فصلی تنها می‌تواند چراگاه‌های کوتاه مدتی را برای کوچ نشینانی، که همیشه در حال جابجایی هستند، ایجاد کند. هر از گاه، افزایش جمعیت، خشکسالی و جنگ‌های ایلی، گروهی را به سوی سرزمین‌های دور می‌کشاند. بجز اینها تاراج، بخشی از روش تولید آنان به شمار می‌رفت. سازمان اجتماعی بسیار ویژه‌ی آنان، گاه به گاه، نیروی سیاسی و جنگی زیادی را در دست گروهی گرد می‌آورد. (۷۴)

زندگی سخت کوچ نشینی و خطرهایی که در آن وجود دارد، کوچ نشینان را وادار می‌کند که تا به ارزش اجتماعی جنگاوری و زبده‌گی (۷۵) جنگی توجه بسیار نمایند. **ساخت اجتماعی کوچ‌گرایان، آغازین (۷۶) است و رسم‌ها و سنت‌هایی را می‌پروراند،** که سازنده‌ی همبستگی، میان اندام‌ها یا عضوهای ایل می‌باشد. خود زندگی کوچ نشینی و روش تولید گله‌چرانی به گونه‌ای است که نیاز فراوان به همکاری گروهی ایجاد می‌کند؛ در پایان، ساخت اجتماعی آنان را تا اندازه‌ای، برابری گرا و مردم‌سالارتر می‌نماید. ابن خلدون، در روزگار خود، به چنین شایستگی‌های (۷۷) کوچ‌گرایان در ستیزشان با شهرنشینان توجه نموده بود. (۷۸) او همچنین نشان می‌دهد که زندگی شهرنشینی و کشاورزی، در گذشته امکان رسیدن به چنین ساخت اجتماعی را نداشته است. (۷۹)

پدیده‌های بدشگون طبیعی، مانند خشکسالی و سیل، می‌توانند زندگی روزمره‌ی کوچ‌گرایان را یکجا به هم بزنند. اگر چه کمبود آب و چراگاه یا افزایش جمعیت، ایل‌ها را به جنگ با یکدیگر وامی‌دارند و بحران‌های دیگری را نیز موجب می‌شوند، در برخی موقعیت‌های تاریخی (بویژه هنگام ناتوانی جنگی شهرنشینان) همان پدیده‌ها می‌توانند ایل‌های فراوانی را برای یورش به کانون‌های یکجانشینان با یکدیگر هم پیمان نمایند.

گزارش‌های تاریخی همچنین نشان می‌دهند، که بجز شایستگی جنگی، فرهنگ مادی کوچ-گرایان نیز، آنان را در پیروزی‌شان بر یکجانشینان یاری می‌کرد. برای نمونه، می‌توان شترهای کویری عرب‌های بدوی را نام برد که می‌توانستند در سرزمین‌های خشک پیش بروند، و یا شترهای دو کوهانه‌ی ترکی که به خوبی سرزمین‌های کوهستانی را می‌پیمودند.

با این شترهای دو کوهانه، (۸۰) ترک‌ها چارپای باربری را داشتند، که توان‌های دو آب و هوایی‌اش، به خواست‌های خود آنان نیز می‌خورد. با وجود آنکه در اصل، جانور شن‌زارهای همواره بوده، گونه‌ی یک‌رگه یا اصیل (۸۱) این شتر، بهترین ابزار برای اشغال سرزمین‌های کوهستانی بود. از سوی دیگر نسل دو رگه، با جفت‌گیری میان شترهای یک کوهانه (۸۲) و دو کوهانه به اندازه‌های گوناگون، تنها زمانی پرورش داده شد که آنها نیازمند جانوری شدند که به همان اندازه بتواند در دشت‌های گرم مورد بهره‌برداری قرار گیرد. شترهای دو کوهانه دارای پشم‌های تُنکی بودند و در نتیجه ایستادگی خوبی در برابر سرما داشتند. اندازه‌ی آنها بسیار خوب بود، و به جای اینکه بلند باشند کشیده بوده و با پاهای نیرومندشان با کوهستان، و در کل با سرزمین‌های سنگلاخی و پرشیب سازگار بودند. (۸۳) از سوی دیگر عرب‌ها بستگی به شترهای یک کوهانه داشتند که جانوری برای دشت‌های گرم بوده و با کوهستان سازگاری نداشت. (۸۴)

مغولان همانند عرب‌ها می‌توانستند به جهت اسب‌های فراوانشان، که یکی پس از دیگری سوار می‌شدند، روزهای فراوان را پشت سر هم به پیش بتازند. افزون بر اینها، همه‌ی مغولان دارای شیوه‌ها و ابزارها پیشرفته‌ی بسیار زیادی برای جنگ بودند. (۸۵) جنگجویان مغول زیر فرمان انتظامی بسیار سخت قرار داشتند. چنانچه مجازات فرار و کارهای همانند آن مرگ بود. (۸۶) از سوی دیگر عامل‌های بسیاری ناتوانی جنگی یکجانشینان را در رویارویی با کوچ‌گرایان به بار می‌آورد که برجسته‌ترین آنها نداشتن تحرک بود. کشاورزان به زمین وابستگی داشتند و جنگ‌جویی کار سپاهیان مزدور بود که به صورت گروه‌های کوچکی در سراسر کشور پراکنده بودند و وفاداری‌های ناهمگونی داشتند. چنین لشکری از سپاهیان مزدور، توانایی ایستادگی در برابر یورش کوچ‌گرایان را تنها هنگامی می‌توانست داشته باشد که زیر فرمان

یک قدرت متمرکز قرار گیرد. ولی فرمانرانی کانون‌گرا دست کم در دوره‌ی دوم تاریخ ایران یک پدیده‌ی بسیار کمیاب بود. (۸۷)

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، نخستین بخش از چرخه‌ی پدیده‌های تاریخی ایران با یورش چادرنشینان آغاز می‌گردد. و ره‌توشه‌ی بدشگون یورشگران عبارت بودند از:

۱- نابودی همه‌ی دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی یعنی نابودی ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی و جانشینی آنها با ساخت‌هایی که برای اجتماع یکجانشینان ناسازگار بودند.

۲- نابودی و تاراج ثروت‌های مادی.

۳- غیر مسکونی نمودن شهرها و روستاها با کشتار، کوچاندن زوری یا گریز ناگزیر شهروندان و روستانشینان.

برای دریافت نکته‌های بالا، می‌توان نمونه‌های اندکی (مشتی از خروار) در اینجا بازگو نمود:

گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهند که هر یک از یورش‌های کوچ‌نشینان، به نابودی دستاوردهای فرهنگی، علمی و اقتصادی دهه‌ها و سده‌های مردم یکجانشین می‌انجامید. این چادرنشینان، نسبت به زندگی شهرنشینی و روستایی دشمنی ویژه‌ای نشان می‌دادند، و از آنجا که، تنها در پی چراگاه‌های تازه بودند، با کشتار و زور کشاورزان را وادار به گریز می‌کردند. (۸۹) برخی چون چنگیزخان (م ۱۳۰۶ م.) (۹۰) نه تنها به ویرانی وحشیانه‌ی شهرها و روستاها پرداختند، بلکه همه‌ی صنعتگران، (۹۱) دانشمندان و هنرمندان را با خود به مغولستان برده و آشفته‌گی پشت سرشان بجای گذاشتند. یورشگران در همه‌ی تاریخ خاورزمین، ویرانگری خود را با آتش زدن کتابخانه‌ها، تخت کردن (۹۲) شهرهای بزرگ و نابودی زمین‌های کشاورزی به نمایش می‌گذاشتند. (۹۳)

پس از یورش‌های این دوران‌ها و به ویژه پس از یورش مغول‌ها، در سرزمین‌های گسترده‌ای، دگرگونی‌های فراوان در زندگی یکجانشینان پدیدار گردید. یک ناامنی کلی که این یورش‌ها پدید آوردند، سبب شد تا کشاورزانی که برای یافتن چراگاه به کوچ‌های کوتاه دست می‌زدند، روستاهای خود را رها کرده و به زندگی چادرنشینی بپردازند. از این رو بود که اتحادیه‌های ایلی بزرگی چون کوچ‌نشینان فارس زبان بختیاری به وجود آمدند. (۹۴)

۲. برای نشان دادن دشمنی کوچ‌گرایان با زندگی یکجانشینی به بازگویی این بسنده خواهیم کرد که آنان نه تنها هر آنچه را که بردنی بود با خود به آسیای میانه بردند، بلکه کوشیدند تا هرگونه نشانه‌ی زندگی یکجانشینی را از میان بردارند. آنان شهرهای بزرگ را ویران کردند، جنگل‌ها را برافکندند، قلعه‌ها را با خاک یکسان کردند، درخت‌های انگور را از ریشه درآورده

و باغ‌های میوه را نابود ساختند. (۹۵) و این تنها کار یک گروه از آنان نبود، و همه‌ی گروه‌های یورشگر را در بر می‌گیرد. برای نمونه، گزارش‌های تاریخی نمایان می‌کنند که ترکمانان آنچنان سرزمین‌های شمال باختری ایران را پیایی به یغما بردند، که گرسنگی همه جا را فرا گرفت. آنان در یورش‌هایشان به ارمنستان، ارومیه و سرزمین‌های کناره‌ی دریایچه وان، به چنان ویرانی و تاراجی دست زدند، که زبان تاریخ‌نگار، "نه تکه فانی در دست کسی بجا ماند و نه گیاهی بر روی زمین". (۹۶)

به هنگام بازگشت نیز بچه‌های مردم را به بردگی برده و قحطی به جای نهادند. پس از رفتن ترکمانان، در سال‌های ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱ میلادی چنان گرسنگی هولناکی همه جا را فرا گرفت، که مردم به خوردن گوشت سگ و لاشه مرده، و حتی بچه‌های زنده‌ی خود پرداختند. تنها در تبریز، هزاران نفر آشکار به خوردن گوشت انسان پرداختند. (۹۷) ولی در همان وقت که مردم ناامیدانه نیازمند پول و زمان برای نوسازی بودند، ترکمانان باز هم پدیدار شده و بار دیگر به برکندن تاکستان‌ها و ویرانی باغ‌های میوه پرداختند. (۹۸)

۳. کشتار و مردم زدایی (۹۹) شهرها و روستاها از جمله کارهایی بود که در هر یک از یورش‌های بیابانگردان دنبال می‌شد. برای نمونه، هنگامی که سلجوقیان در سال ۱۱۴۱-۱۱۴۲ م. به مرو یورش بردند، به کشتار بزرگ مردم شهر پرداختند (۱۰۰) و چون مغولان همین شهر را، در سال ۱۲۲۰ م. گرفتند همه‌ی مردم را در مدت چهار شبانه روز از شهر بیرون آوردند. آنگاه چهارصد نفر صنعتکار و کودک را برای بردگی جدا کرده و پس از آن دستور داده شد تا بقیه از مرد و زن و کودک را به تیغ‌های شمشیر بسپارند. پس مردم را به گونه‌ای در میان سربازان مغول پخش کردند که هر یک از آنان، توانست به کشتار سیصد تا چهارصد نفر بپردازد. (۱۰۱)

گزارش‌های تاریخی فراوانی درباره‌ی مغول‌ها وجود دارد که نشان می‌دهند، آنان پی در پی همین سرنوشت دردناک را برای دیگر مردم شهرها و روستاهای خاورزمین به ارمغان آوردند. (۱۰۲)

جوینی می‌نویسد، در خراسان بزرگ و فلات ایران، هر شهر و هر روستا، سال‌های فراوانی، چندین و چند بار چنان مورد تاراج و کشتار مغول‌ها قرار گرفتند، که به زبان این تاریخ‌نگار، "اگر تا روز رستاخیز، در نسل‌های فراوانی شمارهای مردم افزایش یابد، باز هم جمعیت به یک دهم آنچه که پیش از مغول بود نخواهد رسید". (۱۰۳)

تیمور شهرها و روستاهای بیشماری را ویران ساخت و از کله‌ی هزاران هزار انسان، در هر گوشه و کنار این خاورزمین، مناره ساخت. (۱۰۴)

گرجستان یکی از بخش‌های مهم قفقاز بود، که بسیار مورد یورش و ستم قرار می‌گرفت. برای نمونه یکبار که شاه جهان قره قوینلو آنجا را گرفت، بر دروازه‌ی شهر، مناره‌ای از ۱۱۴۶ کله‌ی انسان ساخت و ۹۴۰۰ نفر دیگر را به اسیری گرفت. (۱۰۵)

هنگامی که ایل‌های افغان (۱۰۶) در سال ۱۷۲۲م. شش ماه آزرگار اصفهان را در محاصره‌ی سخت خود قرار دادند، مردم گرسنه به گوشت گربه و سگ و موش و حتی انسان پرداختند. خیابان‌های شهر از لاشه‌ی گندیده‌ی انسان‌ها تلنبار شده بود. هشتاد هزار نفر از گرسنگی و بیماری جان خود را از دست دادند که خود چهار برابر آنهایی بود که در جنگ کشته شده بودند. (۱۰۷)

در حالی که در سده‌ی هجدهم نادرشاه در یورش خود به قندهار مردم کرمان را چون چارپایان بار کرد، (۱۰۸) در سده‌ی نوزدهم، آقا محمدخان دستور داد تا پیش از کشتار مردم همین شهر، به زنان‌شان تجاوز نمایند. همچنین گزارش شده است که آقا محمدخان دستور داد تا بیست هزار چشم از دیگر مردم کرمان را برایش بیاورند. او سوگند خورده بود که اگر حتی یک جفت کم باشد چشم خود فرستادگانش را بیرون خواهد آورد. به همین جهت با درنده‌خویی بیماندی دستور داد تا چشم‌ها را در برابر چشمان خودش دانه دانه بشمارند. (۱۰۹)

تا اینجا سخن از پیامدهای یورش‌های کوچ نشینان بیگانه به خاورزمین رفت، یعنی نخستین دوره از چیزی که ما آن را "چرخه‌ی بسته‌ی پدیده‌های تاریخی" نامیده‌ایم، همچنان که گفته شد هر یک از این دایره‌ها دارای سه دوره، یعنی یورش، فرمانفرمایی کشور از سوی خاندان‌های چادرنشین، پوسیدگی و فساد این خاندان‌ها و آغاز دوره‌ی هرج و مرج، و در پایان، یورش ایل‌های تازه‌ی کوچ‌نشین. آنها پس از یورش و ویرانی شهرها و روستاها، بر روی ویرانه‌ها، سلسله‌های پادشاهی خود را بنیان می‌گذاشتند. در نتیجه خان‌های این کوچ نشینان تبدیل به شاه و سلطان می‌شدند و حکومت را در میان خاندان خود موروثی می‌نمودند.

تاراج، یکی از سرچشمه‌های درآمد برای ایل‌های بیابانگرد بود، که با ایجاد دربار آن را از دست می‌دادند. در نتیجه می‌بایستی به یاری دیوانسالاران بومی، دستگاه‌های دیوانی را به راه انداخته و همیستاد مالیاتی ستمگرانه‌ای را به جریان بیندازند.

با گذشت زمان، خاندان حکومتگر تازه‌ای پدیدار می‌شد که دیگر چون نیاکانشان زندگی چادرنشینی نداشته و با ایل خود جابجا نمی‌شدند. بهمین جهت، آنان وادار می‌شدند تا از وابستگی و نیاز خود به نیروی جنگی ایل کاسته و به ایجاد لشکری مزدور پردازند.

برای نخستین بار، المعتصم خلیفه‌ی عباسی (ف. ۸۴۲ - ۸۳۳ م.) دسته‌هایی از سربازان مزدور ترک را برای امنیت خود و دربارش بوجود آورد؛ اگر چه همین‌ها برایش سرچشمه‌ی ناامنی شدند. (۱۱۰) این روش المعتصم، یعنی کاستن وابستگی به ایل‌های چادرنشین و از آنسو بستگی پیدا نمودن روز افزون به یک ارتش مزدور، فرایندی بود، که همه‌ی خاندان‌های حکومتگر می‌بایست پشت سر می‌نهادند.

این روش، در دراز مدت نمی‌توانست برایشان مشکل‌گشا باشد. در نتیجه به دلیل‌هایی چند، این ارتش‌ها نمی‌توانستند همانند ارتشی چون ارتش هخامنشی شوند؛ از همه مهمتر به جهت سرشت خاندان‌های فرمانران. افزون بر آنها یک سرزمین ویران و کم و بیش خالی شده از باشندگان، که بیشتر ثروت‌های مادی‌اش ربوده شده بود، توانایی انباشت آن همه مازاد سرمایه را نداشت تا بتواند بار سنگین یک ارتش بزرگ، دستگاه‌های دیوانی پیچیده و زندگی پرهزینه‌ی درباریان را بر دوش بکشد. ماکس وبر این گونه فرمانرانی را **Patrimonialism** (۱۱۱) می‌نامد. در اینگونه فرمانرانی، پادشاه یا سلطان، صاحب همه‌ی زمین‌های کشور شمرده می‌شود و آن را برای بازماندگان به ارث می‌گذارد. ولی پادشاه، روز به روز، بیشتر به ارتش مزدور خود و دیوانسالاران وابستگی می‌یابد و در نتیجه برای خشنود کردن آنان چاره‌ای ندارد جز آنکه مالیات‌ها را افزایش داده و کشاورزی را به سوی فقر و گرسنگی بکشاند. (۱۱۲)

ما این گونه جامعه را "خان‌سالاری" می‌نامیم، زیرا خان‌ها، پس از رسیدن به پادشاهی همچنان مانند زمان بیابان گردی‌شان، همه‌ی زمین‌ها را از آن خود می‌دانستند. باید یادآور شویم که با وجود مالیات‌گیری و بهره‌کشی سنگین از روستاییان و اجاره‌ی زمین (۱۱۳) باز هم امکان گردآوری هزینه‌ی یک لشکر بزرگ و دیوان‌سالاری گسترده بسیار سخت می‌شد. به همین جهت، بررسی تاریخ ایران نشان می‌دهد که بجز در زمان‌های بسیار کوتاه، مانند دوره‌ی پادشاهی عباس صفوی (۱۵۸۷-۱۶۲۹ م.) و جانشین‌های نخستین آنها، یک فرمانرانی کانون‌گرای نیرومند در ایران وجود نداشته است. (۱۱۴) برای نمونه شاه تهماسب دومین پادشاه صفوی (۱۵۲۴-۱۵۷۵ م.) چنان ناتوان بود که هنگامی که سلطان سلیمان عثمانی با یک لشکر ۹۰۰۰۰ نفری به مرزهای باختری کشورش یورش برد، او توانست تنها ۷۰۰۰ نفر را که وفاداری‌شان هم مشکوک بود به جلوی آنان بفرستد. (۱۱۵) هنگامی که نیروی عثمانی بغداد را گرفت و تبریز را نیز چندین بار به دست آورد، تنها کاری که از دست تهماسب آمد این بود، که پایتخت خود را از تبریز به اصفهان ببرد.

با گذشت زمان، هریک از این سلسله‌ها به سوی ناتوانی بیشتر و فرسودگی پیش می‌رفتند و از این رو دوره‌ی سوم، یعنی دوره‌ی هرج و مرج آغاز می‌گردید. ولی حتی پیش از آغاز این

دوره، همانگونه که درباره‌ی خاندان صفوی یادآور شد، با وجود همه‌ی بیدادگریشان، پادشاهان در پهنه‌ی گسترده‌ی سرزمینشان دست‌های ستمکار کوتاهی داشتند.

به همین صورت در زمان قاجار نیز نیروی سیاسی کشور متمرکز نبود. در آن زمان استان‌های کشور زیر فرمان شاهزاده‌های گوناگونی بودند، که تنها مالیات‌ها را میان خود و مرکز بخش می‌کردند. (۱۱۶) این شاهزادگان بخشی از درآمدها را برای نیرومند ساختن خود، در برابر مرکز به کار می‌بردند. بجز اینها "یک خط روشن میان استاندار، رئیس ایل، زمیندار بزرگ و فرماندهی لشکر کشیده نشده بود. این حالت کار شورش را برای آنها آسان می‌کرد و کار بازرینی با کنترل پادشاه را ناپدیدار می‌نمود. لشکر آقا محمدخان قاجار (۱۷۹۶-۱۷۹۷ م.)، "بیشتر از هفتاد تا هشتاد هزار سرباز نداشت و در آمدش چنان کم بود، که نمی‌توانست آنان را بیشتر از شش تا هفت ماه در سال نگهدارد." (۱۱۷)

به گفته‌ی آبراهامیان، پادشاهان قاجار خودکامگانی بودند بدون ابزار خودکامگی (۱۱۸) با ارتشی، که بیشتر از یک سازمان کاغذی نبود و سربازانی که آموزش و جنگ افزار درستی نداشتند و می‌بایستی زندگانی خود را از راه کاسبی و دلالتی در شهر بگذرانند. (۱۱۹) ما نمونه‌های فراوانی در دست داریم نشانگر آنکه در تاریخ ایران همیستاد نیروهای سیاسی همیشه در حال نوسان، میان کانون‌گرایی و کانون‌رهایی بوده است. (۱۲۰) ولی همچنان یادآور می‌شود، که در دوران دوم تاریخ ایران بر خلاف دوران نخست، زمان‌های کانون‌گرایی آنچنان کوتاه بوده است که می‌توان آنها را حتی نادیده گرفت. مهمتر اینکه چنین می‌نماید که در برخی از دوره‌های کانون‌گرا، مانند زمان فرمانرانی شاه عباس صفوی، ایران توانست به بسیاری از پیشرفت‌های اقتصادی دست یابد. با وجود اینکه این زمان یکی از دوره‌های خونین تاریخ ایران است، در بخش‌های کشاورزی، صنعت بازرگانی و راه و ترابری پیشرفت‌های فراوانی به دست آمد؛ اگر چه این پیشرفت‌ها به اندازه‌ای که پیش از یورش مغول بود، نرسید. (۱۲۱) از ویژه‌گی‌های دیگر دوره‌ی فرمانرانی کوچ‌نشینان این بود، که اگر چه آنان با گذشت زمان و به نسبت در فرهنگ بومی جذب می‌شدند، ولی حتی پس از نسل‌ها، اصل بیگانه‌ی خود را فراموش نمی‌کردند. بسیاری از ایل‌های کوچ‌نشین، که سال‌های فراوانی را در این سرزمین زندگی کرده بودند باز هم خود را نسبت به آن بیگانه می‌شمردند. نادر شاه (ف. ۱۷۴۷ - ۱۷۳۶ م.) خود را از بازماندگان تیمور می‌دانست، و به همین سبب احساس وفاداری نسبت به پادشاه مغول هند و سلطان‌های عثمانی داشت؛ چرا که آنان نیز ادعای همین تبار را داشتند. (۱۲۲)

یک جهانگرد اروپایی که در سال‌های ۱۸۲۲-۱۸۲۱ م.، از ایران دیدار کرد، می‌نویسد: فتحعلی شاه (۱۸۳۴ م.) فرمانروایی نبود که ایران را میهن خود پنداشته و از آن رو آن را دوست داشته، از آن دفاع کرده و در بهسازی آن بکوشد. او این کشور را به دیده‌ی یک پارچه زمین با ملک اجاره‌ای می‌نگریست که مدت بهره‌برداری از آن روشن نبود و در نتیجه می‌کوشید بیشترین سود را در کوتاهترین زمان از آن ببرد. از آنجا که در یک کشورگشایی، تاج و تخت به دست پدران او افتاده بود، او نیز همه‌ی مردم کشور را، (شاید بجز جایگاه ایلش در مازندران) ملتی مغلوب شده می‌دانست و تنها اندیشه‌اش این بود، که از چه راهی به بیشترین بهره‌کشی از مردم بپردازد." (۱۲۳)

فرمانرانی کوچ نشینان در خاورزمین دارای پیامدهای فرهنگی گوناگون بود. یکی از آنان وارد ساختن عنصرهای فرهنگی نو بود، که خود سازنده‌ی ستیزهای تازه در جامعه می‌گردید. پس از یورش عرب‌ها، مهمترین تغییر در ساختار فرهنگی و قومی خاورزمین را اوغوزها بوجود آوردند؛ که همراه خانواده و گله‌های خود کوچ نموده و توانستند در میان مردم بومی ساکن شوند. (۱۲۴)

پیدا شدن گروه‌های تازه‌ی قومی در کانون سیاسی، سازنده‌ی ستیزهای نوی در جامعه‌ی خاورزمین بود. فرمانرانان بر پایه‌ی مذهب و قوم، گروه وابسته به خود را بر دیگران برتری می‌دادند. (۱۲۵)

برای نمونه، امویان، مردمان گوناگون زیر فرمان خود را بر پایه‌ی قوم‌شان از یکدیگر جدا می‌کردند. برای آنان برترین قوم، قوم عرب بود، که از هر سو بر دیگر قوم‌ها در جایگاه بالای دست نیافتنی نهاده شده بود.

نظام الملك گزارشی دارد از سرورش الب ارسلان (ف. ۱۰۷۲ - ۱۰۶۳ م.) که به نزدیکانش گفته بود: "در این سرزمین ما بیگانه هستیم و آن را با زور شمشیر به دست آورده‌ایم." در این گزارش و به گفته‌ی، آلب ارسلان، ایرانیان را به سبب گرایش‌شان به مذهب شیعه دشمن خود می‌دانست. (۱۲۶)

در فرمان‌های رسمی به جامانده از زمان سلجوق، همه جا ترک و تاجیک جداگانه نام برده شده‌اند. این نشان می‌دهد، که برتری قومی، که همچنان در جدایی میان عرب و عجم وجود داشت، در دربار و دیوان ترکان نیز مورد توجه بوده است. (۱۲۷)

ستیز قومی در زمان مغول نیز خودنمایی می‌کرد. این ستیز میان ایرانیان از یکسو و ترک‌ها و مغول‌ها از سوی دیگر بود. ترک و مغول، به سبب مذهب و زبان ترکی، به هم احساس

همبستگی می‌کردند؛ همانگونه که بسیاری از ایل‌های ترک، لشکر چنگیزخان را در راه جهانگشایی نیز همراه کرده بودند. (۱۲۸)

در دوره‌ی صفوی نیز فرایند جداسازی قومی همچنان پیگیری شد و ستیز میان ایرانیان و ترکمانان، بویژه در میان دیوانسالاران، جلوه‌گر بود. (۱۲۹) همچنان که پیش از این یادآوری شد، اینگونه ستیزها را قاجارها نیز به ارث بردند. رهبران نخستین کوچ‌گرایان اشغالگر و نوادگان شهرنشین آنها، اگر از سوی دیوانسالاران بومی و دیگر کاست‌های (۱۳۰) حکومتگر یاری نمی‌شدند، توانایی اداره‌ی سرزمین‌های پهناور خاورزمین را نداشتند.

همانگونه که در سراسر جهان بروز کرده، در خاورزمین نیز نمونه‌های بسیاری برای گرایش‌های برتری‌جویانه و یا نژادپرستانه‌ی گروه‌های پیروز در جنگ را در تاریخ‌ها می‌توان یافت.

با این همه، این گروه‌های پیروزمند، توانایی باز ایستادن فرسایش نیروی خود را نداشتند. همه‌ی خاندان‌های حکومتگر، پس از مدت کوتاهی، شایستگی جنگی نیاکان خود را از دست می‌دادند. از سوی دیگر، ایل‌های کوچ‌رو، یکی از مهمترین سرچشمه‌های درآمد خود را، که تاراج و دستاوردهای جنگی بود، از دست می‌دادند و سپاه مزدور نیز روز بروز فرسوده‌تر می‌شد.

به جهت خالی بودن خزانه، پادشاهان بنا‌گزیر مستمری افسران و سرداران خود را با بخشیدن زمین به آنان تلافی می‌نمودند. ابن خلدون، دلیل اصلی پوسیدگی یکجانشینان را، در زندگی آسوده و پرهزینه‌ی آنان می‌داند. (۱۳۱) باید یادآور شد، که چنین زندگی پرآب و رنگی، تنها ویژه‌ی طبقه‌ی فرمانران بوده است. ابن خلدون دلیل ناتوانی جنگی آنان را در روش زندگی و شیوه‌ی تولید آنان می‌دید. این روش نه تنها هنر جنگ‌آوری را گسترش نمی‌داد بلکه از پرورش وفاداری گروهی که یکی از ویژه‌گی‌های زندگی کوچ‌نشین است، جلوگیری می‌کرد،

همگی اینها، زمینه را برای آغاز دوره‌ی هرج و مرج که سومین دوره‌ی "چرخه‌ی پدیده‌های تاریخی خاورزمین" باشد، آماده می‌ساخت. در چنین دوره‌ای خاندان‌های پادشاهی کانون‌گرا نفوذ کم دامنه‌ی خود را نیز از دست می‌دادند و فرمانروایان محلی همه‌ی نیروی سیاسی را از مرکز باز می‌ستاندند. فرمانرانی‌های محلی که از گوشه و کنار سبز می‌شدند، در همه حال با یکدیگر در حال جنگ و ستیز بودند. (۱۳۲) برای نمونه، در دوره‌ی خلیفه‌های عباسی فرمانرانی‌هایی در خراسان، فرارود، سیستان، گیلان، آذربایجان، کردستان و میانرودان سر برافراشتند. یکی از سرچشمه‌های درآمد برای این فرمانرانی‌ها، تاراج شهرها و روستاهای سرزمین‌های یکدیگر بود. نیرومندترین آنها، فرمانرانی ایرانی آل بویه بود، که توانست به

بغداد یورش برده و خاندان عباسی را نیز زیر فرمان خود در آورد. به گفته‌ی مینورسکی، فرمانروایی آل بویه یک میان پرده‌ی ایرانی (۱۳۳) بود، در زنجیره‌ای از دوره‌هایی از اشغال خاورزمین به دست کوچ‌نشینان بیگانه (۱۳۴) این دوره‌ی هرج و مرج در پایان دوره‌ی عباسی با یورش ترکان سلجوقی به پایان رسیده و آنان توانستند همه‌ی فرمانرانی‌های محلی را از میان بردارند. ولی سلجوقان نتوانستند بیشتر از سه دهه، یعنی در زمان پادشاهی آلپ ارسلان (م. ۱۰۶۳-۱۰۷۲) و ملکشاه (م. ۱۰۷۲-۱۰۹۲ م.)، نیروی سیاسی خود را در همه‌ی سرزمین‌های زیر فرمانشان نگهدارند. دوره‌ی هرج و مرج بسیار زود با جنگ و ستیز میان فرمانران محلی آغاز گردید. آشوب و آشفتگی، به ویژه پس از مرگ سلطان سنجر، به اوج خود رسیده و برای مدتی بیش از هفتاد سال به درازا کشید. در پایان، مغولان با یورش خود، سلجوقان را از میدان به در کردند؛ همان کاری که سلجوقان خودشان در آغاز با عرب کرده بودند. مغولان و گروه‌های دیگری از کوچ‌گرایان نیز که پس از آنها سلسله‌های پادشاهی را در ایران به پا کردند، به سرنوشتی چون عباسیان و سلجوقان گرفتار آمدند. برای نمونه، پیش از آنکه صفویان به بنیانگذاری پادشاهی خود بپردازند، ۲۴ فرمانرانی محلی در ایران در حال ستیز با یکدیگر بودند. در نتیجه، همانگونه که دیدیم، در دوره‌ی سوم از "چرخه‌ی پدیده‌های تاریخی"، آشوب و سردرگمی داخلی، زمینه را برای یورش تازه از سوی ایل‌های تازه نفس آماده می‌ساخت. یکی از عامل‌های مهم نیز، پراکندگی نیروی جنگی بود. هر یک از فرمانرانی‌های محلی ارتش ویژه‌ای خود را داشت و جنگ و ستیز در میان آنان پدیده‌ای روزمره شده بود. از آنرو چاره‌ای نداشتند جز آنکه به افزایش مالیات‌ها بپردازند. (۱۳۵) برای نمونه محمد بن اسفندیار گزارش می‌دهد، که در یکی از بخش‌های شمال ایران، در مدت یک سال، سه بار مردم را وادار به پرداخت مالیات کردند. ستمگری فرمانداران در این سرزمین‌ها به اندازه‌ای بود که بسیاری از مردم، زمین و ملک‌های خود را فروختند و کسانی که توانستند کوچ نمودند. (۱۳۶) نتیجه آنکه، مالیات و خراج‌های کمرشکن، زندگی مردم را اسفناک و گرسنگی را چهره‌ی برجسته‌ی بسیاری از باشندگان ساخته بود. (۱۳۷) این پدیده‌های تاریخی ویژه که سده‌های فراوان این سرزمین را در بر گرفته بودند، ناامنی و ترس را نیز بر دل و روان مردم چیره ساخته و آنان را از پیگیری کارهای اقتصادی باز می‌داشتند.

با وجودی که همیستاد مالیات بندی در دوره‌های گوناگون "چرخه‌های پدیده‌های تاریخی" تکرار می‌شد، به کارگیری آن همیشه به یکسان انجام نمی‌پذیرفت. شاید سودمند باشد دوباره یادآور گردد که در اینجا به چرخه‌های از پدیده‌های تاریخی اشاره شد که پشت سر هم، در تاریخ خاورزمین پدیدار گشته‌اند. پدیده‌هایی که در هر چرخه‌ی بسته بروز می‌کردند، عبارت بودند از: یورش ایل‌های کوچ‌نشین بیگانه، بنیان‌گذاری خاندان‌های پادشاهی از سوی خان‌های آنان، فرسودگی این خاندان‌ها با گذشت زمان و آغاز دوره‌ی هرج و مرج و در پایان یورش ایل‌های تازه نفس.

دوره‌ی فرمانرانی خاندان‌های پادشاهی، تنها در زمان شاه عباس، کانون‌گرا یا متمرکز بود و فشار مالیاتی، در زمان‌های هرج و مرج و کانون‌رها بیشتر می‌شد. همچنین مردمی که به دور از کانون فرمانرانی می‌زیستند، کمتر زیر ستم مالیاتی بودند. از اینرو، شهرنشینان و روستاییان درون کانون‌های حکومتی بار مالیاتی بیشتری را بر دوش داشتند. ولی اگر چه گستره‌ی سرزمینی خاندان‌ها فراخ بود، در عمل این گستره چندین و چند زیست‌بوم فرهنگی خودمختار را در بر داشتند که پیوند مالی‌شان با کانون‌های فرمانرانی تنها به پرداخت مالیات بسنده می‌شد. افزون بر آن، پیوند سیاسی میان آنها نیز از تعهدی نااستوار برای فراهم آوردن دسته‌هایی جنگجوی بومی در زمان‌های تیاژ فراتر نمی‌رفت.

بن پیکره‌ی (۱۳۸) همیستاد مالیاتی ایران همان است که در زمان ساسانی به کار گرفته می‌شد و دگرگونی‌های دوره‌های پس از ساسانیان ناچیز بود. در آغاز، عرب‌ها استان‌هایی را که با زور شمشیر بدست آوردند، از آنهایی که خود تسلیم شده بودند، جدا کردند. فرمانرانی استان‌هایی را که با آنان به جنگ پرداخته و شکست خورده بودند، خود به دست گرفتند. بجای آن، در مورد استان‌هایی که تسلیم شده بودند، اجازه دادند، تا فرمانرانان پیشین بر جای خود مانده و به جای آن خراج سالانه پردازند. (۱۳۹) نتیجه آنکه، اگر چه همیستاد مالیاتی ساسانیان دگرگون شده بود، مردم استان‌هایی که تسلیم شده بودند، می‌بایستی مالیات بیشتری پرداخت می‌کردند. علت این بود که آنها می‌بایست از یکسو، بار مالیاتی فرمانرانان بومی خود را بر دوش می‌کشیدند و از سوی دیگر، به عرب‌ها خراج می‌پرداختند. برای نمونه، در استان خراسان که یک استان تسلیم شده بود، فرمانرانان و شاهزادگان ایرانی، مالیات بیشتری در سنجش با استان‌های دیگر از مردم می‌گرفتند و بخشی از آن را به عنوان خراج به عرب‌ها می‌دادند. به همین جهت، مردم این استان‌ها زودتر از دیگران با دشواری‌های مالی برخورد نمودند. (۱۴۰)

در زمان ساسانیان دو گونه‌ی اصلی مالیات وجود داشت: یکی مالیات بر زمین و دیگری مالیات سرانه. پس از بهسازی همیستاد مالیاتی که نتیجه‌ی شورش مزدکیان بود، مالیات بر محصول کشاورزی برداشته شد و به جای آن، زمین‌های کشاورزی را به پارچه‌های برابر بخش کرده و بر پایه‌ی آن مالیات بندی می‌نمودند. مالیات سرانه تنها بر مردان خانواده، بر پایه‌ی درآمد سالیانه‌شان بسته می‌شد. (۱۴۱)

کاست‌های بالاین اجتماع، مالیات سرانه نمی‌پرداختند و آن را بسیار خوار شمرده، نشانه‌ی خفت اجتماعی می‌دانستند، به همین جهت، هفت خانواده‌ی شاهی، "وزرگان" با بزرگان که سران دیوانی بودند، سپاهیان، منشی‌ها و در پایان کارگزاران دربار از پرداخت مالیات سرانه آزاد بودند. (۱۴۲)

این همیستاد مالیاتی همچنین از سوی عرب‌ها به کار گرفته شد. اگر چه در آغاز مسلمانان از پرداخت مالیات معاف بودند، ولی به جهت دشواری‌های مالی و فرار روستاییان به شهرها حجاج ابن یوسف مردم را به زور به روستاهایشان فرستاد و برای اینکه دوباره باز نگردند، بدن آنان را با مَهر داغ نشانه‌گذاری کرد. (۱۴۳)

در همه حال و هنگام، بار مالیاتی را مردم تولیدکننده در دوش می‌کشیدند. این خود سرچشمه‌ی سختی و بینوایی برای آنها می‌شد که در پایان، پیامد ناخوشایند برای همه‌ی اقتصاد را در بر داشت. این فرمانران چاره‌ای نیز نداشتند جز اینکه به سود کوتاه مدت خود بیاندیشند و به دنبال آن تیشه به ریشه‌ی خودشان نیز بزنند.

گزارشی که در پایین می‌آید، تصویر روشنی از مالیاتگیری و پیامد ناخوشایند آن بر زندگی تولیدکنندگان روستایی در دوران قاجار است:

"برای هر روستا یک نماینده گماشته شده و آنان افزون بر مالیات سالانه از یک سو، به گردآوری اجاره‌ی زمین برای زمینداران می‌پردازد و از سوی دیگر، مردم را وادار می‌کند تا پول هنگفتی را برای هزینه‌های شخصی به خود او بپردازند. زمین بر پایه‌ی "بخشی" (share) به کشاورز واگذار می‌شود و هیچ ضمانتی وجود ندارد که سال دیگر نیز همان زمین به او واگذار شود. هنگامی که بذر از خود کشاورز باشد، یک سوم برداشت را به زمیندار می‌دهد و چنانچه بذر را در اختیار او بگذارند، آنگاه زمیندار دو سوم برداشت را دریافت می‌دارد. چون بیش از اندازه کتک خورده و ستم ببیند، تنها راهی که برای کشاورزان باقی می‌ماند این است که روستای خود را رها کرده، کوچ کنند. در چنان روزی، ابزارهای ناچیز زندگی خودشان را بر گاو و خر خود بسته و چند سر گوسفندشان را جلو انداخته، به زمیندار دیگری پناه می‌برند. گاهی همه‌ی مردم یک روستا، بدینگونه بار کرده و می‌گریزند. (۱۴۴)

گزارش‌های بسیار نشان می‌دهند که این گریزهای ناگزیر بزرگران، آتش ستیز را میان زمینداران نیز بر افروخته می‌ساخته است.

با وجود اینکه همیستاد مالیاتی در خاورزمین بسیار کهن، موشکافانه و دارای ریزه کاری‌های بسیار بوده، هرازگاهی برخی دگرگونی‌ها در خود آن و یا شیوهی بکارگیری آن نیز رخ می‌داده است.

اگر چه چرخه‌های تاریخی نامبردهی بالا همه‌ی بخش‌های خاورزمین را در بر گرفت، ولی از یک زمانی تا اندازه‌ای ناهمانندی‌هایی پدیدار می‌شوند. از زمان تشکیل سه امپراتوری عثمانی، صفوی و گورکانیان هند، هر یک از آنها در روندی جای می‌گیرند که تا اندازه‌ی کمی با دوی دیگر همانند نبود.

۴-۲) روش واگذاری زمین در چرخه‌ی بدشگون

همانگونه که گذشت، رهبران کوچ گرایانی، که به اشغال سرزمینی دست می‌یافتند، پس از پیا کردن خاندان پادشاهی خود و پانهادن به دوره‌ی نهادگرایی، ناگزیر از میزان وابستگی خود به ایل‌های پشتیبانشان کاسته و به جای آن به ایجاد یک ارتش سازمان یافته‌ی مزدور می‌پرداختند.

برای زندگی پر هزینه‌ی آنان و نزدیکانشان از یک سو و نگهداری یک ارتش بزرگ از سوی دیگر، به ثروت و درآمدی هنگفت نیاز بود. ولی از آنجا که مالیات و درآمد زمین‌های دولتی توانایی کشیدن این بار را نداشتند، با گسترش شیوه‌ی "اقطاع"، دگرگونی زیادی در رابطه‌ی اجتماعی - اقتصادی خاورزمین پدید آمد.

اقطاع نهادی بود برای واگذاری زمین که ریشه‌ی آن به آغاز دوره‌ی عرب باز می‌گشت. ولی تنها در دوره سلجوقی بود که این نهاد گسترش چند سویی یافته و مهم‌ترین روش نگهداری زمین گردید. (۱۴۵)

در آغاز دوره‌های عرب دو گونه مالکیت وجود داشت:

۱. مالکیت خصوصی

۲. بیت المال، که در دست فرمانران وقت قرار داشت. (۱۴۶)

سلجوقیان، چون عرب‌های پیش کسوت خود، توانایی اداره‌ی یک کشور بسیار پهناور را نداشتند و در نتیجه همانند آنان به زودی با دشواری‌های مادی روبرو شدند. برای از میان بردن این دشواری‌ها، به نهاد اقطاع پناه برده و آن را گسترش دادند. (۱۴۷)

این نهاد بدینگونه بود، که فرمانران بجای پرداخت حقوق به سرداران و افسران سپاه، به واگذاری زمین‌های شاهی به آنها، برای مدت معینی، می‌پرداختند. افزون بر ارتشیان، این گونه زمین‌ها به کسانی در خانواده سلطنتی و رهبران ایل‌های کوچ نشین نیز واگذار می‌گردید. همچنین برخی از دیوانیان در برابر واگذاری زمین، به فرمانران پول پرداخت می‌کردند و با دسته‌های سپاهی در اختیارشان می‌گذاشتند. (۱۴۸) هرازگاهی نیز فرمانران به بخشیدن و هدیه کردن زمین به دیگران می‌پرداختند. (۱۴۹)

اگر چه فرمانران به امید هموار ساختن دشواری‌های مادی خود به این روش دست می‌زدند، همین شیوه خود عامل بزرگی در سرنگونی آنان می‌گردید. دلیلش آن بود، که این روش، ویرانی کشاورزی را به بار آورده و در آمد کشور را کاهش می‌داد.

دریافت کنندگان زمین، سررشته‌ای در کشاورزی نداشتند. از آنجا که زمین تنها برای مدت معینی به آنان واگذار می‌شد، تنها اندیشه‌ای که در سر داشتند، این بود تا در کوتاهترین زمان، بیشترین سود را از آن بدست بیاورند و این در دراز مدت به ناکارایی (۱۵۰) کشاورزی و کاهش درآمد کشوری می‌انجامید؛ آنچنان که دیگر پولی برای نگهداری ارتش که خود نگهدار خاندان‌های شاهی بود، باقی نمی‌ماند. بدین گونه این همیستاد (۱۵۱) جای خود را در "چرخه‌ی پدیده‌های تاریخی" از دست نداده و از آغاز دوره‌ی دوم، یعنی دوره‌ی فرمانرانی کوچ‌گرایان، تا پایان آن، بخش برجسته‌ای از زندگی اجتماعی-اقتصادی کشور گردید.

نگاهی به تاریخ ایران نشان می‌دهد، که روش اقطاع نه تنها از سوی همه‌ی خاندان‌های حکومتگر به کار گرفته می‌شد، بلکه از آغاز بنیانگذاری سلسله‌های عرب تا انقلاب مشروطه، دگرگونی‌های زیادی در شکل آن به وجود نیامد. (۱۵۲) مهمترین دگرگونی در واگذاری زمین این بود که این همیستاد، تا پیش از یورش مغول به سوی موروثی شدن کشیده می‌شد.

مینورسکی، در یک پژوهش کوتاه، پس از بررسی پنج فرمان واگذاری زمین، به پایایی روش‌های دیوانی، از سده‌ی چهاردهم تا سده‌ی هیجدهم، اشاره می‌کند. او از "مصونیت‌هایی" سخن می‌گوید که همراه واگذاری ارثی زمین، "سیورغال" در برابر روش "تیول" قرار داشت که تنها به حق دریافت مالیات برای مدت معینی بسنده می‌کرد. (۱۵۳)

لمبتون می‌گوید که جدایی میان واگذاری زمین به صورت ارثی و به صورت غیر ارثی، از زمان سلجوقان وجود داشته است. به گفته‌ی او، از زمان سرنگونی مغول‌ها تا روی کار آمدن صفویان، همسانی بسیاری در گونه‌های واگذاری زمین وجود داشته و بیشتر آنها با مصونیت‌هایی همراه بود که دارندگان را از دست اندازی گماشتگان دولت در امان نگاه

می داشته است. (۱۵۴) همانگونه که پیش از این یادآور شد، ماکس وبر این گونه روش واگذاری زمین را یکی از چهره‌های برجسته‌ی "خانسالاری" می‌داند. (۱۵۵)

یکی دیگر از گمانه‌ها در این باره این است که همیشه همیستاد اقتصادی ایران میان "خانسالاری" پیشنهاد شده ماکس وبر و زمینداری بزرگ در حال نوسان بوده است. این گمانه بر پایه‌ی روش اقطاع استوار است که به خانسالاران امکان می‌داد، تا تسلط خود را بر ارتش بیفزایند. (۱۵۶) از دید ماکس وبر، این همیستاد، که در زمان سلجوقان و فاطمیان مصر شکل گسترده‌ای داشت، به گونه‌ای بود که در زمان پدید آمدن دشواری‌های مادی به ناچار مالکیت دولتی به سوی مالکیت خصوصی کشیده می‌شد. و بر همچنین به نا امنی قانونی مالیات پردازان و آزادی بیش از اندازه‌ی اقطاع‌داران اشاره می‌کند که سبب کاهش بازرگانی و اقتصاد پولی و در نتیجه، ایستایی اقتصادی در زمان سلجوقیان گردید. (۱۵۷)

در اینجا باید یادآوری شود که طرحی که در بالا از روند تاریخی ایران داده شده همانند هر طرح دیگری دارای نارسایی‌های ویژه‌ی خود خواهد بود. نخست اینکه پایه‌ی آن بر روی گزارش‌های تاریخی نهاده شده است که به جای خود کاستی‌های خود را خواهد داشت. باید توجه داشت که دیگر گزارش‌های بجا مانده نشان می‌دهند که ستیز میان کوچ نشینان و کشاورزان بسیار دورتر و فراتر از دوره‌هایی است که در طرح بالا آمده است. این همستیزی میان دو گونه روش زندگی در خاورزمین بسیار آغازین بوده و می‌توان گفت که از سازه‌های آغازین تاریخ خاورزمین می‌باشد.

۵) همستیزی آغازین

با توجه به آنچه که در بالا گفته شد نخستین چیزی که ممکن است خواننده را به پرسش وادارد این است که دلیل این سرنوشت تاریخی که این گونه شگفت انگیز می‌نماید چه می‌تواند بوده باشد؟ پیش از اینکه به این پرسش پرداخته شود باید یادآور شد که اهمیت این سرنوشت تاریخی نمی‌توانسته تنها در میدان اقتصادی بوده باشد. به باور این نگارنده، کمتر میدانی در زندگی مردمان سرزمین‌های ایران وجود دارد که از آن تاثیر پذیرفته باشد. در نتیجه چنانچه گمانه‌ی بالا پذیرفته شود، بسیاری از پژوهش‌های آینده در میدان‌های گوناگون را می‌بایست بر پایه‌ی آن آغاز نمود. (۱۵۸) در بخش‌های آینده به گفتمانی درباره عامل‌هایی پرداخته می‌شود که شاید دلیل‌های اصلی برای به وجود آمدن سرنوشت تاریخی یادشده‌ی بالا باشند.

۵) همستیزی آغازین در زندگی کشاورزی

گفته می‌شود، در روزگاران کهن، پیش از کوچ آریاییان به ایران، در این سرزمین مردمی بومی می‌زیستند. از آنجا که آریاییان خود چادرنشین بودند، از همان زمان با مردم بومی آن در ستیز در آمدند. به سبب دشواری‌ها و درگیری‌های گوناگون، کوچ‌گرایان آریایی بسیار زود وادار به یکجانشینی شدند، زیرا تنها در زندگی گروهی می‌توانستند از خود در برابر یورش مردم بومی و جانوران درنده دفاع کنند. از این رو از کهن‌ترین دوران، گسترده‌ترین شیوهی زندگی در ایران روستانشینی بوده است. (۱۵۷)

با گذشت زمان و پیگیری زندگی کشاورزی، ایرانیان دین زرتشت را جایگزین باورهای کهن خود، به جلوه‌های طبیعت و مزداپرستی، نمودند. کتاب دینی آنان، اوستا، به ستایش زندگی روستایی و نگهداری رمه‌ها می‌پردازد و بارها پیروان خود را، به کار کشاورزی و کشت زمین‌های خشک و بایر می‌خواند. (۱۵۸) زرتشت در گاتها می‌گوید: "من از دین مزدا دریافتم، که آفریدگار جهان چون پدری است که پسرش برزیگر نیک منش می‌باشد و دخترش زمین نیک کنش." (۱۵۹) در سرودهای دیگر، به سرزنش کرپن (۱۶۰) و اوسیح، (۱۶۱) پیشوایان دیویستا و کویها، (۱۶۲) شهریاران دیویستا می‌پردازد، که برای خشنودی دیوها، مردم را به کشتن چارپایان فرمان می‌دهند، چرا که چارپایان، به کار آبادانی می‌آیند و مایه‌ی زندگی خوش و خرم می‌باشند. (۱۶۳)

فرایند یکجانشینی و کشت زمین و گسترش زندگی کشاورزی، با گذشت زمان، جامعه‌ی ایران را به سوی زمینداری بزرگ کشانید، که به ویژه در دوره‌ی فرمانرانی پارتیان جلوه‌گر گردید. گفته می‌شود، برجسته‌ترین چهره‌ی این دوره، یک ساختار اقتصادی و اجتماعی بر پایه‌ی زمینداری بزرگ (۱۶۴) بود. با زمینداران بزرگ در رده‌ی رهبری کشور، خرده زمینداران، که شهرها و روستاها را در دست داشتند، دهگانانی که بر روی زمین خود کشت می‌کردند و کارگران کشاورزی، که برای زمینداران بزرگ و کوچک کار می‌کردند. (۱۶۵)

چهره‌های برجسته‌ی زندگی اقتصادی و اجتماعی دوره‌ی پارتیان را، جامعه‌ی ایرانی زمان ساسانی نیز به ارث برد. این چهره‌ها حتی در زمان فرمانرانی عرب‌ها نیز، یکجا از میان رفتند و با یورش‌های کوچ‌گرایان دیگر، تنها دچار برخی دگرگونی‌ها گردیدند. (۱۶۶)

نشانه‌ای به جامانده از دوران‌های باستانی برآند که سرزمین‌های ایرانی یکی از کانونهای بسیار کهن کشت بسیاری از دانه‌ها و گیاهان خوراکی و دارویی در همه‌ی جهان است.

۵-۲) کوچ نشینی و گله داری و همستیزی آغازین

به سبب چگونگی جغرافیایی خاورزمین، گله داری، جدای از کشاورزی، می‌بایست همیشه یکی از شیوه‌های مهم تولید بوده باشد. دانسته‌های ما در باره‌ی این شیوه، در دوره‌های پیش

از یورش عرب بسیار کم است و در دوره‌های پس از آن نیز، آگاهی‌مان بیشتر در باره‌ی کوچ نشینان بیگانه‌ای است که به این سرزمین دستیازی می نمودند.

با وجود کمبودی که در پژوهش‌های انجام شده در این باره هست، ما نیز به این یاد آوری بسنده می‌کنیم، که بیشتر شیوه‌ی کوچ نشینی مغولستان و ترکستان مانند شیوه‌ی گله داری بیشتر زاگروس نبود. این شیوه‌ی دوم را می‌توان "کشاورزی متحرک" نامید. ولی با تکرار یورش و فرمانرانی کوچ نشینان آسیای میانه بر این سرزمین، بسیاری از گله داران و کشاورزان بخش‌های چندی از خاورزمین ناچار به دگرگونی شیوه‌ی زندگی خود شده و به زندگی کوچ نشینی به گونه‌ای آسیای میانه روی آوردند.

برخی نشانه‌های در دست برآند که اگر چه کوچ نشینی به جهت داده‌های طبیعت، همیشه بخشی از اقتصاد ایران و خاورمیانه بوده است، ولی دارای ناهمانندیهای برجسته‌ای با گونه‌های آسیای میانه بوده است. با همه‌ی اینها، پژوهش‌هایی که ما را به شناختی درست از گونه‌های کوچ‌نشینی خاورزمین باختری در زمان‌های پیش از سرازیر شدن کوچ نشین‌های بیگانه به این سرزمین راهنمایی کند، در دست نیست، تا به یاری آنها بتوان به گفتمانی استوار در این میدان پرداخت. همه‌ی اینها اینچنین می‌نماید که داده‌های آب و هوایی این سرزمین به گونه‌ای بوده است که روش دامداری در کنار کشاورزی می‌توانسته مورد بهره‌برداری قرار گیرد. همچنین گروه‌هایی که تنها به کار دامداری می‌پرداختند، نیازی به پیمودن راه‌های دور نداشته‌اند و می‌توانستند در درون سرزمینی به نسبت کوچک که آب و هوای گوناگون را دارا بوده است، انجام گیرد. از اینرو نشانه‌هایی در دست نیست که نشان دهند، این گروه از کوچ‌نشینان، پیش از آن که شکل تازه‌ی خود را بیابند، به سرزمین‌های دور دست نیز کوچ می‌کردند؛ مگر کوچ‌های اجباری که به دلیل‌های سیاسی از سوی فرمانروایان به ایشان تحمیل می‌گردیده است.

۳-۵) شهر و شهرنشینی و همسپیزی آغازین

شهرها مهم‌ترین آماج هجوم‌های کوچ نشینان بودند که به ویرانی آنها کمر بسته بودند، با وجود آنکه خودشان بر آن ویرانه‌ها خانه می‌کردند. تاریخ خاورزمین پر است از داستان‌هایی در باره شهرهای آبادی که فرو می‌ریختند؛ به گونه‌ای که امروزه نیز می‌توان به نشانه‌های بجا مانده از آنها برخورد کرد.

یکی از ویژگی‌های یورش کوچ‌نشینان عرب این بود، که با وجود آنکه نیروی جنگی آنان از کوچ‌نشینان فراهم می‌آمد، فرماندهان و رهبران ایشان شهرنشینی بودند که با بازرگانی پیوندی نزدیک داشتند. ولی کوچ‌نشینان ترک و مغول و گروه‌هایی که به ترکمانان شناخته

می‌شوند، و زمان بلندی در خاورزمین ماندگار شده بودند، همگی یک دست کوچ نشین بودند.

یکی از دلیل‌های این دوگانگی، می‌تواند ناهمانندی در داده‌های آب و هوایی کوهستان‌های مغولستان و ترکستان، در سنجش با کویرهای عربستان باشد. (۱۶۷) چگونگی طبیعی عربستان، می‌بایست برای پدیدار شدن جامعه‌های شهری با یک طبقه‌ی نیرومند بازرگان زمینه‌ای مناسب بوده باشد. اگر چه این داده‌های طبیعی چنان نبوده است که کوچ نشینی نتواند، به عنوان مهمترین شیوه‌ی تولید پایدار بماند.

عرب‌های شهرنشین، زندگی کوچ نشینی و حتی روستانشینی را خوار و بی ارزش می‌شمردند و بجای آنها، بارزگانی را پیشه‌ای شریف و برتر می‌دانستند. (۱۶۸) در سرزمین بلند و گاه کوهستانی مغولان و ترکان، زندگی شهری و روستایی بدانگونه که باید و شاید، مجال پرورش نمی‌یافت (۱۶۹) و شیوه‌ی کوچ نشینی به عنوان مهمترین روش تولید باقی ماند.

دین اسلام نه تنها زندگی شهر نشینی را ارج می‌نهد، بلکه برگزاری بسیاری از آیین‌های دینی، همانند نماز جمعه، نمازهای روزانه، روزه و غیره را بر پایه‌ی زندگی شهری و یکجانشینی استوار کرده است. از اینرو، گسترش و پیشرفت دین اسلام، در آغاز، بیشتر در میان مردم شهرنشین و یکجانشین صورت گرفت. با وجود این، ماکس وبر بر این باور است، که جامعه‌های خاورمیانه، نمونه‌های کرانگین (۱۷۰) ناامنی سیاسی می‌باشند که در آن، شهرهای خود مختار، مانند اروپا، نمی‌توانستند وجود داشته باشند. (۱۷۱) گویا بررسی ماکس وبر بر پایه‌ی پژوهش‌های کارل هاینریش بکر (۱۷۲) باشد. پژوهش بکر درباره‌ی خاورمیانه نشان می‌دهد که در آنجا قانون رسمی بخردانه، (۱۷۳) شهرهای خود مختار، شهروندان آزاد (۱۷۴) و استواری سیاسی وجود نداشته است. (۱۷۵)

نارسایی این دیدگاه از آن رو است، که می‌پندارد، زمینه‌ی فرهنگی و دینی برای پدیدار شدن اقتصاد شهرنشینی در این سرزمین‌ها وجود نداشته است. ولی همانگونه که پیش از این گفته شد گزارش‌های بجا مانده در پیوند با اقتصاد شهری و صنعتی، این دریافت ماکس وبر را ثابت نمی‌کند.

همانگونه که پیش از این یادآور شدیم، پیش از یورش عرب، یکجانشینی در ایران گسترش داشته است. نشانه‌های موجود نیز بر آنند که آرمان‌ها و آیین‌های اسلامی نیز توانایی آن را داشته‌اند، تا زندگی و اقتصاد شهری را به پیش ببرند. در نتیجه، در آغاز با گسترش اسلام در خاورزمین، پسرفت زیادی در شهرنشینی و زندگی شهری به وجود نیامد؛ به گونه‌ای که در این راستا حتی سازمان‌های شهرداری نیز به وجود آمدند. (۱۷۶) صنعت‌ها پیشرفت

نمودند، کارخانه ها گسترش یافتند و به تولید فرآورده‌هایی مانند صابون، ابزار فلزی و سفالی و کاغذ پرداختند. صنعت‌های دستی نیز پا به پای آنها شکوفایی بسیار یافتند. صنعت بافندگی که از همه مهمتر بود، در زمان امویہ آغاز شد، به زودی گسترش یافت و از این رهگذر کالاهای فراوانی چون پارچه، فرش، پرده و غیره روانه بازارها می‌گردید.

میزان بهره برداری از کان‌های فلز، برای کارگاه‌ها و کارخانه‌های شهر نیز افزایش یافت. (۱۷۷) در ایران، به ویژه بر روی نقره و سنگ‌های ارزشمند کار می‌کردند و از خلیج فارس مرواریدهای پربهایی بیرون آورده می‌شد. (۱۷۸)

ما هنوز نمی‌توانیم چگونگی اقتصادی ایران در دوره‌های پیش از یورش عرب و پس از آن را با هم بسنجیم. اگر چه ممکن است ساختار اقتصادی کشور پس از این یورش به خوبی دوره‌ی پیش از آن نبوده باشد، ولی گزارش‌های تاریخی نشان دهنده‌ی آنند که ویرانی به اندازه‌ی دوره‌های بعدی نبوده و هنوز امکان بازسازی اقتصادی وجود داشته است.

همچنین نمونه‌ی جالبی وجود دارد، نمایانگر آنکه، زمینه‌های دینی-فرهنگی از تعبیرهای گوناگون از مفهوم‌های اقتصادی جلوگیری ننموده و گفته می‌شود که دانشمندی به نام محمد شبانی (م ۱۰۴۰م)، همانگونه که پیش از این آمد، توانست رساله‌ی مهمی در اقتصاد بنگارد. شبانی، سده‌ها پیش از ریچارد استیل، سخن درباره‌ی کنار گذاشتن تعصب‌هایی می‌گوید که بر سر راه فعالیت‌های اقتصادی ایستاده‌اند. (۱۷۹)

بدین گونه در می‌یابیم که اگر چه جنگجویان کوچ‌گرای عرب از کشتار و ویرانی کوتاهی نداشتند، وجود رهبری شهری، آنان را به نسبت از گروه‌هایی که پس از آنان آمدند، جدا می‌سازد.

سلجوقان، مغولان و دیگر ایل‌های ترک، نفرت شگفتی نسبت به همه‌ی جلوه‌های زندگی شهری نشان دادند به گونه‌ای که مجال پیشرفت به اقتصاد شهری ندادند. تنها پیشرفت چشمگیر در اقتصاد شهری، در آغاز دوره‌ی صفویه نمایان شد که دارای رهبری شهرنشین بود؛ اگر چه آنها نیز به یاری کوچ‌نشینان به قدرت رسیدند. (۱۸۰) با همه‌ی اینها باید توجه داشت که شکوفایی اقتصادی این دوره هیچگاه به پایه‌ی زمان‌های پیش از مغول نرسید. (۱۸۱)

۶ سخن پایانی

تاریخ هزاران ساله‌ی خاورزمین تاریخی شگفت‌انگیز، پرماجرا و با فراز و نشیب‌های فراوان می‌باشد. این سرزمین‌ها خود از کهن‌ترین زیستگاه‌های بشری بوده و از این رو بسیاری از تجربه‌های بشری در اینجا رخ داده‌اند. از آنجا که خودشناسی آغاز هرگونه شناخت در هر

میدان است، حتی پیش از برافراشتن پرچم آرمانی لازم خواهد بود که به شناخت توانایی‌ها و ناتوانی‌های خود پرداخت، تا آنگاه بتوان با کارآیی بیشتر به ساختن آینده دست زد.

در همین راستا و با توجه به آنچه که در بخشهای گوناگون این گفتمان آمد، تلاش بر این بود تا نشان داده شود که هیچ کدام از گمانه‌هایی که درباره‌ی ایستایی اقتصادی و اجتماعی خاورزمین زده شده‌اند، نتوانسته به ریشه‌یابی درستی از عامل‌های سازنده‌ی پسماندگی تاریخی این بخش از جهان دست یابند. شاید دلیل اصلی اینگونه کژروی‌های تئوریتیکی، در دسترس نبودن گزارش‌های تاریخی در سده‌های گذشته برای اندیشمندان اروپایی بوده باشد. افزون بر آن در همین چند سده‌ی گذشته، خود خاورزمین نتوانسته است به پرورش اندیشمندانی پردازند که هنرشان، پیمایش راه‌های رفته‌ی اروپاییان نباشد. این بویژه از آن رو مهم است که گمانه‌پردازان اروپایی، بدون آگاهی کافی از تاریخ و اجتماع خاورزمین، نیازی نیز در باره‌ی اثبات پدیده‌ی "ایستایی" در سرزمین‌های مسنره و نیمه مستعمره‌ها، حتا بر پایه‌ی معیارهای سرمایه‌داری ندیده بودند. شگفت اینکه حتا مارکس و انگلس هم بر پایه‌ی همین میزان سنجش، تمدن متعالی هند را منفی داوری کرده و حتا اسعمار سرمایه‌داری در آن را توجیه نمودند.

این نگارنده به دنبال پژوهش‌های تاریخی چندین ساله، بر همان پایه‌ی پیش‌گمانه و فرضیه‌ی وجود "پسروی" و یا "ایستایی" در جامعه‌های خاورزمین برای رد گمانه‌های داده‌شده‌ی پیشین در این پژوهش اقدام کرده است. در این راستا، در اینجا گمانه‌ای پیشکش گردیده تا نشان داده شود که حتا در صورت پذیرفتن وجود ایستایی اقتصادی و اجتماعی در خاورزمین، این پدیده بایستی پیامد عامل‌هایی همانند عامل‌های ویژه‌ی تاریخی بوده باشد. به بیان دیگر، این مقاله تلاش کرده تا نشان بدهد که روند "پسروی" فرضی یا پدیده‌ی احتمالی "ایستایی" اجتماعی و اقتصادی خاورزمین، بیشتر از هر چیز با پدیده‌ی همستیزی میان دوشیوه‌ی تولید کشاورزی و دامداری پیوند خورده بود؛ پدیده‌ای که همانا آخرین هزاره‌ی تاریخ این بخش از جهان را شکل داده بود.

باید به یاد داشته باشیم که در برابر چنین تاریخ پرفراز و نشیبی، یکی از مهمترین چهره‌های تاریخ اروپای باختری، وجود تداوم سیاسی و آرامش نسبی اجتماعی بوده است. هنگامی هم که یک بار مغول‌ها در مرزهای باختری اروپا نمایان شدند، پیش از آنکه به کار بزرگی دست بزنند، دستور بازگشت به پایتخت خویش در قره قوروم را دریافت کردند.

سرداران و امیران آن سپاه بزرگ، می‌بایست آنگونه که در میانشان رسم بود، در پرسه‌ی خان خانان خود شرکت می‌کردند؛ که گویا مرگش پیامد شرابخواری‌های بی‌اندازه‌اش بود. به

گفته‌ی یکی از دانشمندان تاریخ مغول به نام بویل (۱۸۲)، اگر همین شرابخواری بسیار خان مغول او را نمی‌کشت، و اروپا هم تنها یکبار به زیر سم ستوران مغول کشیده می‌شد و آنگاه بر آنها نیز برای یک بار، آن می‌رفت که بارهای بار بر خاورزمین رفته بود، بیگمان جهان سرنوشتی دیگر گونه می‌داشت. معنی این سخن بویل این است که در آن صورت، اروپاییان به جایگاه که امروز هستند نمی‌رسیدند و یا دستکم چندین دهه و یا شاید چندین سده در پیشرفت‌های بدست آمده در آن قاره تأخیر ایجاد می‌گشت.

دلیل اصلی درگیر شدن سرزمین‌های خاورزمین در چنین همستیزی را، همانگونه که گفته شد، می‌بایست در داده‌های آب و هوایی و جغرافیایی جست. این داده‌ها به گونه‌ای بودند که دو یا چند روش تولید و شیوه‌ی زندگی می‌توانستند در کنار یکدیگر وجود داشته باشند. از سویی زندگی شهری بود که بارها این بخش از جهان را زادگاه تمدن‌های بزرگ شهری ساخت. از سوی دیگر، مردمان این دیار از کهن‌ترین زمان‌ها توانسته بودند به پیشرفته‌ترین روش‌های کشاورزی نیز دست یابند. این در حالی است که در سرزمین‌های دور و نزدیک آنها، کوچ‌نشینی و دامداری بهترین راه ادامه‌ی زندگی مردم آنجا بوده است. در اینگونه داده‌های طبیعی، ستیز اصلی بر سر زمین و آب بوده است که هم برای دامداران و هم برای کشاورزان، مهمترین منبع تولید هستند. به همین دلیل، آنگونه که از کهن‌ترین نوشته‌های بجا مانده بر می‌آید، همیشه یک همستیزی میان این دو شیوه‌ی زیست وجود داشته است. ولی در دوران امپراتوری‌های بزرگی، همانند هخامنشیان، که بر تمدن‌های این سرزمین‌ها استوار شده بودند، ارتش‌های نیرومند آنان می‌توانستند کوچ‌گرایان را از یورش باز دارند، و حتا همه‌ی آنها را به زیر فرمان خود در آورند. در نتیجه، تنها در این آخرین هزاره‌ی تاریخ است که ناگهان، سرزمین‌هایی که به بالاترین درجه‌ی فرهنگ و تمدن شهری و کشاورزی رسیده بودند، میدان تاخت و تاز سم ستوران کوچ‌نشینان می‌گردند و با گذشت زمان، آنگونه که رفت، در یک روند نزولی یا فرودی، در اندازه یا درجه‌ی پویایی و سازندگی‌شان قرار می‌گیرند که همه‌ی میدان‌های اجتماعی، علمی، فرهنگی و هنری را در برمی‌گرفت.

چرخه‌های بسته‌ی پدیده‌های تاریخی و همستیزی میان دو شیوه‌ی تولید، یک پدیده‌ی ویژه بود که از هزاران سال پیش تا دوران گسترش سرمایه‌داری، در میدان‌های گوناگون چندی، در سرنوشت خاورزمین نقش برجسته‌ای را بازی کرده است. برآستی که رد پای این پدیده را می‌توان در اندازه‌های گوناگون، بر سرنوشت خاورزمین پیدا کرد. ولی ارزش‌گذاری پیامد این همستیزی، داوری بی‌طرفانه را سخت کرده و چه بسا دریافت زرف بعدها گوناگون آن را دشوار نماید.

اندیشه‌ورزان اروپایی در دوران گسترش سرمایه‌داری در چند سده‌ی گذشته، افزایش یافته-های تکنولوژیکی را از دید خود، میزان و معیار سنجش و داوری در باره‌ی هر پدیده یا چیزی قرار می‌دادند. آنها در جایگاه آخرین جهانگشایان تاریخ، که از راه ابزارسازی به دست آورده بودند، آن را میزان سنجش و ارزش گذاری مثبت و منفی قرار داده بودند. از اینرو، ابزارسازی که هم به سود سرمایه‌داری می‌انجامد و هم به یاری آنها می‌توان بر دیگر انسان‌ها چیره شد، خواه نا خواه میزان و معیار پیشرفت و تمدن گشته است.

در برابر فرهنگ سرمایه‌داری که ابزارسازی معیار ارزش گذاری است، تمدنهای خاورزمین در هزاران سال همیشه گرایش‌های گوناگونی به انسان‌سازی داشته‌اند. ولی روشن است که اگر میزان سنجش "انسان‌سازی" باشد، داوری پیشین در باره‌ی "پیشرفت" و "پسرفت" خواه نا خواه دگرگون خواهد شد. ولی "ابزارسازی" به جای "انسان‌سازی" از آغاز میزان سنجش و ارزش‌گذاری در فرهنگ سرمایه‌داری بوده است.

استعمار سرمایه‌داری مانند همه‌ی استعمارهای پیش از آن، فرهنگ و همه چیز خود را از دیگران برتر و پیشرفته‌تر می‌دانست و نیازی هم برای اثبات آن نمی‌دید. برای همین، بدون آنکه نیاز به اثبات یا تعریفی از مفهوم باشد، جامعه‌های استعماری کهنه و نو، همیشه خود را معیار پیشرفت و تمدن قرار داده‌اند. شگفت برآستی که این را نخبگان جامعه‌های استعمارزده نیز به چالش نکشیده و از سوی بیشتر اندیشه‌وران آنها نیز پذیرفته شده است.

چرخه‌ی پدیده‌های تاریخی کم و بیش در بسیاری از میدان‌های گوناگون زندگی خاورزمین درگیر بوده است. در گفتمان کنونی نیز اگر روند ابزار-محور استعمار سرمایه‌داری را "پیشرفت" بیانکاریم؛ آنگاه در پدیده‌ی ایستایی خاورزمین نیز به باور نگارنده، گمانه‌ی پیشکش شده در اینجا، بیشتر از دیگر گمانه‌های داده شده، روشن‌گر می‌نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱- * **stagnation** واژه‌هایی که با نشانه (*) آمده‌اند واژه‌هایی هستند که برابر فارسی آنها از سوی این نگارنده پیشنهاد می‌شوند. واژه‌هایی که بدون نشانه (*) آمده‌اند از فرهنگ واژه‌های علوم اجتماعی گردآوری شده از سوی داریوش آشوری برگزیده شده‌اند.

۲- واژه **development** در زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و واژه‌ی **Entwicklung** در زبان آلمانی معنی باز کردن و گسترش دادن را می‌دهند.

3- Idea

4- Der Staat ist der oberste Grundherr, die Souveranität ist hier auf nationaler Stufe konzentrierte Grundeigentum. dafür existiert dann aber auch kein Privatgrundeigentum, obwohl sowohl privat wie gemeinschaftlicher Besitz und Nutzniessung des Bodens.

Karl Marx, Das Kapital, Berlin: Dietz Verlag, 1969, p.799.

5- M. Massarat, Asiatische- Produktionsweise (Iran), Studien über die Dritte Welt, Göttingen: Geographische Hochschulmanuskripte, Heft 4, Mai 1977, P 38.

6- Unilinear Development

۷- پیگولسکایا، م. و دیگران، تاریخ ایران، تهران، تهران، مؤسسه تحقیقات اجتماعی ۱۹۵۹، جلد یکم. ص. ۲۰.

۸- پیگولسکایا، ۱۳۵۹، جلد یکم، ص. ۲۷۰ به بعد

9- Barry Hindess & Paul Q. Hirst, Pre- Capitalist Modes of Production,?, 1975, p. 192; Bryan S. Turner (1980) Capitalism and Feudalism in Iran (1502)-(1979), in: Georg Stauth (ed), Iran: Precapitalism, Capitalism and Revolution, Saardrucken/Fort Pre Lauderdale: Verleg Breitenbach, 1980, p.69.

10- Ann K. S. Lambton, (1953) Landlord lo and Peasant in Persia, London: Oxford University Press, 1969(1953).

۱۱- البلاذری، کتاب فتوح البلدان، ویرایش M.J.Geoje لیدن، ۱۹۶۶، صص. ۲۷۲-۲۷۳

Deniel C. Dennett, Conversion and the Poll-Tax in Early Islam, Cambridge/Mass.: Harvard Univesity Press, 1950, p.26.

12- Lambton, 1953, pp.25-26

13- Lambton, 1953, P.27.

۱۴- حسن ابن محمد ابن حسن القمی، تاریخ قم، تهران، ۱۳۱۳ هجری؛ Lambton, 1953, p.27

۱۵- یادآور می‌شود که زمین‌های شاهی (خاصه، خاص، اینجو) و زمین‌های دولتی (ایوانی) برآستی یکی بودند و دشوار است تا آنها را از یکدیگر جدا نمود.

16- Lambton, 1953, p.33.

17- Lambton, 1953, p.230.

18- Charles - Louis de Secondat Montesquieu, Spirit of Laws, New York, 1949.

19- Control

20- George Lichtheim, Marx and the Asiatic Mode of Pduction", in: Saint Anthony's College Papers, No. 14, 1963, PP. 86-112.

یکی از دانشمندان به نام پلخائف (Plekhanov) در بررسی تاریخ روسیه، تحت تأثیر سولویف (Soloev) اشاره می کند که به جهت نبودن گوناگونی در زمینه‌ی طبیعی روسیه بعکس اروپای باختری، پایه‌ی پیشرفت اقتصادی کوتاه باقی می ماند. با وجود اینکه پلخاف از نقش پورش مغول در تاریخ روسیه و خودکامگی در آنجا سخن می گوید، دلیل ایستایی اقتصادی روسیه را جابجایی جمعیت و زندگی در سرزمین‌هایی با طبیعت ناسازگار می داند.

Marian Sawer, Plekhanov on Russian Histoey, A Marxist Approach to Historical Pluralism. in: Science and Society, Vol. XXXIX, No. 1, 1975, pp. 292-317.

۲۱- نیروی سیاسی یا حکومت متمرکز یا *Centralizationalization

22- System of artificial irrigation. *

23- Supply.*

24- KARL AUGUST WITTFOGEL, ORIENTAL DESPOTISM: COMPARATIVE STUDY OF TOTAL POWER, NEW HAWEN: YALE UNINVERSITY PRESS, 1957.

۲۵- ایتالیا، فرانسه، سوئیس، آلمان غربی گذشته، هلند، بلژیک، لوکزامبورگ، دانمارک، انگلستان و ایرلند

26- Lambton, 1953, p.1

27- Decentralization

28- Charles Issawi, (1971) The Econmic History of Iran 1800-1914, Chicago: University Press, 1971, p.2.

۲۹- پ. انگلیش می گوید شیوه‌ی آبرسانی کاریز در باختر ایران، عراق و ترکیه (یعنی سرزمین‌های کردنشین کنونی) در پیوند با کاوش در کان‌های فلز (Mining Ventures) آغاز شده است.

Paul Ward English, The Origin and Spread of Qanat in the Old World, in: Proceedings of the American Philosophical Society, Vol. CXII, Philadlphia, 1968.

30- Sir Arnold Wilson, Persia, London: Ernest Benn Limited, 1932, p.278.

31- Henri Goblot, Le Problme de l'eau en Iran, in: Orient, Vol. 23, 1962, p. 51.

۳۲- گزارش جالبی در دست است از کسی به نام آنتونی اسمیت که به شرح دیدار خود از کار یک کاریزکن در یزد می‌پردازد.

Anthony Smith, Blind White Fish in Persia, London: George Allens and Unwin, 1953.

33- Issawi, 1971 , p.213

34- Lambton, 1953, p. 220, George B. Cressey, Qanats, Karez and Foggaras, in: Geographical Review, No.48, 1958, pp. 36-38.

ویلسن می‌گوید که بهای یک چشمه کاریز به اندازه‌ی همه‌ی یک روستا است، که بدون آن به یک بیابان تبدیل می‌گردد. انگلیش که در باره‌ی بالا بودن هزینه‌ی ساخت یک کاریز سخن می‌گوید، می‌افزاید که در ایران مقام یک فرمانران را بیشتر با شماره‌ی مسجدها و کاریزهای ساخته‌ی او می‌سنجند. باید یادآور شویم که گزارش‌ها درباره‌ی چنین ساختمان‌هایی بیشتر از زمان فرمانرانی‌های کانون‌گرا به جا مانده‌اند.

Wilson, 1900, p. 278, English, 1968, p. 178.

35- Jorgen Lasso, Reflexions on Modern and Ancient Oriental Water Work, in: Journal of Cuneiform Studies, No. 7, 1953, pp. 5-26, M. S. Drower, Water-Supply, Irrigation and Agriculture, in: Charles Singer/E.J. Holmyard/A.R.Hall (eds.), A History of Technolgy, Vol.I, Oxford: University Press, 1954, pp. 531-535.

36- Wittfogel, 1957, p. 53.

37- Lambton, 1953, p. 223.

38- English, 1968, p. 179.

39- Lambton, 1953, p. 221.

40- Farhad Ghahraman, The Right of Use and Economics of Irrigation Water in Iran, Ann, Arbor/Mich., 1958, pp. 44-45.

41- E. Noel, Qanats, in: Journal of the Royal Central Asian Society, No. 31, 1944, p. 191; Cressey, 1958, p. 39.

در این گزارش دوم آمده است که شماره‌ی کاریزهای ایران به ۴۰ هزار و درازای آنان به ۱۰۰ هزار میل می‌رسد.

42- Clifford Edmund Bosworth, The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran, A.D.994-1040, Edinburgh: University Press, 1963

همیستاد آبرسانی ایران همچنین در پژوهش‌های زیر بررسی گردیده است:

B. Fisher, Irrigation System of persia, in: Geographical Review, No. 18, 1928, pp. 302-306; Gholam Resa Kuros, Irans Kampf um Wasser, die Vergangenheit und ihre Lehren, die Zukunft und ihre Aufgaben in der iranischen Wasserwirtschaft, Berlin: Springer, 1943, Fritz Hartung, Wasserwirtschaft in Iran, in: Der Kulturtechniker, No. 39, 1935, pp. 78-85,175-192; Hans E. Wulf, The Qanats of Iran, in: Scientific America, No. 218,1968, pp. 94-105.

43- Cf. Kuros, 1943, p. 53ff.

44- Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism, London: Allen and Unwin, 1947.

45- Robert N. Bellah, Reflections of the to Protestant Ethic Analogy in Asia, in: Social Issues, Vol. Xix, No. 1, 1963, p. 52.

46- A. Ghanie Ghaussy, Die islamische Wirtschaftsethik und Wirtschaftslehre, Jahrbuch fur Sozialwissenschaft 34, Vandenhoeck & Ruprecht, 1983, p. 382.

۴۷- کتاب الکسب.

48- S.D. Goitein, The rise of the near-eastern bourgeoisie in early Islamic times, in: Journal of World History, Vol. III, 1957, pp. 580-581

49- Bernard Lewis, The Islamic Guilds, in: Econmic History Review, 1937, p. 21.

50- Louis Massignon, Islamic Guilds, in: Encyclopedia of the Social Seiences, Vol. New York: The Macmillan Company,1937, p. 214; M. Rza Fariborz Hamzeh'ee, Land of Revolutions: a Historical and Typological Study of Iranian Social Movements, Göttingen, 1991, 75ff.

51- Massignon, 1937, p.214.

52- Lewis, 1937, p. 214.

53- Massignon, 1937, p. 214.

54- Control.

55- Middle Ages.*

56- Claude Cohen, Economy, Society, Institutions, in: The Cambridge History of Islam, Vol. II, Cambridge: University Press, 1970, p. 528.

57- Lewis, 1937, p. 25.

58- Issawi, 1971, pp.290-291.

۵۹- چند سال پیش پژوهش ارزنده‌ای در این باره از سوی دانشمند آلمانی، تشریح، منتشر گردیده است.

***Franz Taeschner, Zunft und Bruderschaften im Islam, Texte zur Geschichte der Futuwwa. Zürich/München: 1979.**

60- Lewis, 1937, p. 30.

61- Lewis, 1937, p.36.

62- Ideology.

63- Lewis, 1937, p. 37.

64- Massignon, 1937, p. 216.

65- Cf. Issawi, 1971, p.285.

66- Cf.Issawi, 1971, p. 285.

67- Issawi, 1971, p. 287.

68- Issawi, 1971, pp. 290-291.

69- Centralized*

70- Decentralized*

۷۱- تا اندازه‌ی کمی دوره‌ی پیش از اسلام نیز دارای همین شکل می‌باشد. اگر چه یورش اسکندر مانند یورش کوچ گرایان نبود، ولی گزارش‌های بجا مانده نشانگرند که در آن زمان نیز آرزوهای هزاره گرایانه‌ی ایرانیان بسیار جلوه‌گر بوده‌اند. برای آگاهی در باره‌ی یورش اسکندر و واکنش ایرانیان نگاه شود: به

Samuel Kennedy, the King is dead: Studies in the Near Eastern Resistance to Helenism, 1961, p. 10ff.

72- Emanuel Sarkisyanz, Die Rolle der V Nomadenstamme in der Politik Persiens, in: Aussenpolitik, Heft 8 Jahrgang IX, Halbjahr, 1958, pp. 519; Wilhelm Geiger, Civilization of the eastern Iranians in ancient times, With an introduction on Avesta religion, London: Frowde, 1885-86, p. II ff; Ann K.S.

Lambton, Landlord Peasant in Persia, London: Oxford University Press, 1969 (1953), p. 10.

73- Conflict*

۷۴- ولادیمیر نسف، نظام اجتماعی مغول: فیودالیسم خانه بدوشی ، برگردان: شیرین بیانی، تهران، ۱۳۵۶، (چاپ نخست: ۱۳۴۵).

75- Skill*

76- Primordial.*

77- Qualities.

78- Ibn Khaldun, The Muqaddimah, An Introduction to History, New York, 1958, Vol. 2, Chapter II, pp. 249-310.

79- Nikki R. Keddie, Iran: Religion, Politics and Society, Collected Essays, London: Frank Cass, 1980, p. 141; Ibrahim al-Hiadari, Zur Soziologie des schiitischen Chiasmus, Ein Beitrag Zur Erforschung des irakischen Passionsspiels, Freiburg/Breisgau: Claus Schwarz Verlag, 1975, pp. 103-104.

80- Bactrian Camel.

81- Pure-bred. *

82- Dromedary.*

83- Xavier de Planhol, Aspects of Mountain Life in Anatolia and Iran, in: S. R. Eyre and G. R. Jones (eds.) Geography as Human Ecology, Methodolgy by Example, London: Edward Arnold (Publishers), 1966, p. 302.

84- Planhol, 1966, p. 302.

۸۵- نگاه شود به گزارش زیر پس از سفری به مرکز مغولستان.

Cf. Accounts of John de Plano Carpini (C.1182-1252), after his Journey to Central Mongolia, in: John Andrew Boyle, The Mongol World Empire 1206-1370, London: Variorum Reprints, 1977, pp. 8-9. Also Cf. Boyle, 1977, pp.6-7.

86- Accounts of Carpini, in: Boyle, 1977. 19 pp. 8-9. Also. Cf Ala-ad-Din Ata-Malik Juvaini, the History of the World-Conqueror, Eng. trans. from the text of Mirza Muhammad Qazvini by John Andrew Boyle, Manchester: The University Press, 1958, 1958, p. 27ff,

87- Issawi, 1971, pp. 1-2; Nikki R. Keddie, *Religion, Society, and Revolution in Modern Iran*, in: E. M. Bonine and N. R. Keddie, *Modern Iran, The Dialectics of Continuity and Change*, Albany: State University of New York, 1981, p.26.

88- Formations.

۸۹- نگاه شود به نوشته‌های اشپولر در بازگویی یورش مغول:

Bertold Spuler, *The Disintegration of the Caliphate in the East*, in: *The Cambridge History of Islam*, Cambridge: Univeristy Press, 1970, Vol. 1, p. 166.

۹۰- در این نوشته برای سال فرمانرانی‌ها حرف "ف" و برای مرگ حرف "م" پیش از شماره‌ی تاریخ آورده می‌شود. حرف "م" پس از شماره‌ی تاریخ برای میلادی بکار می‌رود.

۹۱- چنگیز خان تنها در شهر سمرقند، سی هزار صنعتگر ایرانی را با خود برده و بقیه‌ی مردم شهر را به تیغ شمشیر سپرد. نگاه شود به: Juvaini, 1958, p. 122

۹۲- صاف کردن *Flattening

93- Bert Fragner, *Social and Internal Economic Affairs*, in: Peter Jackson and Laurence Lockhart, *The Cambridge History of Iran*, (Vol. VI: The Timurid and Safavid Periods), Cambridge: University Press, 1986, p. 491.

94- Planhol, 1966, p. 292.

95- Cf. Mathew Paris, in: Boyle, 1977, p.6.

96- Thomas of Metsop, *On the*

Timurid-Turkman War, Eng.trans. By Vladimir Minorsky: *The Turks, Iran and the Caucasus in the Middle Ages*, London: Variorum Reprints, 1978, p. 10.

97- Thomas of Metsop, 1978, p. 19.

98- Thomas of Metsop, 1978, p. 20

این خلدون نیز سخن از ویرانگری عرب‌های بدوی به میان می‌آورد که آنان نیز چنان به نابودی تمدن‌ها و کشتار مردم شهرها پرداختند که به گفته‌ی او، حتی "زمین هم به چیزی تبدیل شد که دیگر زمین نبود".

99- Depopulation

100- Juvaini, 1958, p.280

101- Juvaini, 1958, vol.1, pp.162-163. Also cf. Boyle, 1977, p.618

۱۰۲- برای نمونه، بلخ تبدیل به شهر مردگان گردید. سردار مغول به جهت مقاومت مردم نیشاپور تصمیم گرفت آن شهر را چنان ویران سازد که بتوان آنجا را شخم زده و بذر پاشید. هفت سده پس از آن، وقتیکه پرسی سایکس در میان خرابه‌های شهر کهنه برای آزمایش مقداری جو کاشت، متوجه شد که آن کشتارگاه هنوز هم قابل کشت می‌باشد. در شهر هرات، به گفته‌ی جوینی، نه سری بر بدنی به جا مانده و نه بدنی با سر.

Sir Percy Sykes, A History of Persia, In two volumes, London: Macmillan & Co., 1951 (1915), p.81.

103- Juvaini, 1958, pp. 96-97

هنگامی که چنگیز خان بلخ را ترک کرد، شماری از مردم که خود را در میان سوراخ‌ها و گوشه‌های شهر پنهان کرده بودند، دوباره بیرون آمدند. چون چنگیز از پیشاور به بلخ بازگشت، دستور داد تا همه‌ی آنها را گرفته و کشتند و آنگاه دستور داد برای بار دوم، هر نشانه‌ای از تمدن شهری و روستائینی را از میان بردارند. چنگیز در بامیان دستور داد تا هر جنبنده‌ای از انسان و جانور را که در شهر بود، به دم شمشیر بسپارند؛ بدون آنکه هیچ اسیری گرفته شود و یا بچه‌ای در شکم مادر زنده بماند. چنین گزارش‌هایی در باره‌ی دیگر شهرهای خاورزمین به فراوان وجود دارد.

Cf. Juvaini, 1977, p.131 & 133.

104- Spuler, 1970, p.170.

105- Thomas of Metsop, 1978, p. 25.

۱۰۶- گویا این ایل‌ها در اصل از ایل‌های ترکمان بوده و بویژه سازمان ایلی آسیای مرکزی و مغولستان را داشتند.

۱۰۷

107- R.M, Savory, Safavid Persia, in: The Cambridge History of Islam, Vol.I, Cambridge: University press, 1970, p.427

108- Lambton, 1953, p.256.

109- Sykes, 1919, Vol.II, p. 288.

همچنین نگاه کنید به:

عبدالکریم شیرازی، تاریخ زندیه: جانشینان کریم خان زنده تهران، ۱۳۶۵، ص. ۱۱۴.

110- D. Sourdel, The Abbasid Caliphate, in: The Cambridge History of Islam, Vol. I, Cambridge, University Press, 1970, p. 125.

۱۱۱- واژه ی لاتین **Patrimonialism** به معنی ارث پدری می باشد و **Patrimonial State** عبارت از حکومتی است که در آن پادشاه صاحب همه ی زمین های کشور می باشد و آنها را جانشینانش به ارث می برند.

112- Reinhard Bendix, Max Weber: An Intellectual Portrait, New Edition, London: Methuen, 1966, pp. 371-372.

113- Land farming.*

114- Issawi, 1971, pp. 1-2

115- Savory, 1970, p. 404

116- Ann K. S. Lambton, Persia: The Breakdown of Society, in: The Cambridge History of Islam, Vol. I, Cambridge: University Press, 1970, pp. 434-435.

117- Lambton, 1970, pp. 436- 437.

آبراهامیان نهاد لشکری قاجار را بدینگونه می شناساند: "ارتش آنان چیزی نبود بیش از دسته ای از جنگجویان ایل قاجار و چهار هزار برده ی گرجی. دیوانسالاری قاجار هم چیزی نبود بجز گروه های پراکنده ی میرزا و مستوفی در پایتخت و شهرستان ها که مقام خود را به ارث می بردند. هانری رنه دالمان که در زمان قاجار از ایران دیدن نمود، درباره ی وضع اسفناک ارتش نیز گزارش هایی دارد: ارتش آنان به ظاهر می بایستی ۸۰ یکان صد هزار نفری می داشت. ولی از این ۸۰ یکان، تنها ۲۴ یکان به خدمت گماشته شده بودند. تازه از میان اینها تنها شمار اندکی سرباز در سربازخانه ها بودند و بقیه یا مرخصی داشتند و یا به کارهای شخصی و کار و کاسبی سرگرم بودند. بیشتر سربازان یا خردسال بودند و یا پیرمرد که نه آموزش جنگی دیده بودند و نه خوراک مورد نیاز به بدنشان می رسید. برای یک رژه، قاجارها باربران و بیکاران را از میان خیابان گرد آورده و به ایشان جامه های سربازی کهنه و نامناسب را پوشانده و به رژه آورده بودند. نگاه شود به: رنه دالمان، سفرنامه: از خراسان تا بختیاری، برگردان: فره وش، تهران: ابن سینا و امیرکبیر، ۱۳۳۵، صص. ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷ و صص - ۱۶۶، ۱۶۷؛ دکتر فوریه، سه سال در دربار ایران، از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری، برگردان: عباس اقبال، چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۳، صص. ۱۴۴ - ۱۴۵؛

Ervand Abrahamian, Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran, in: International Journal of Middle East Studies, Vol. V, 1974, p.11

118- Ervand Abramian, European Feudalism and Middle Eastern Despotism, in: Science and Society, Vol. XXXIX, No.1, 1975, p. 135

119- Nikki R. Keddie, (1980b) Iran: Religion, Politics and Society, Collected Essays, London: Frank: Frank Cass, 1980, p

120- Turner, 1980, p.77

۱۲۱- م. و پیگولسکایا و دیگران، تاریخ ایران، تهران: موسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۹، جلد یکم، ص. ۵۶۴. در این زمان کوشش به کار می‌رفت تا کشاورزی را چند شاخه‌ای (diversity) بنمایند. از اینرو، برای نخستین بار به کشت پنبه و تنباکو پرداخته شد و در کارخانه‌های بافندگی سرمایه‌گذاری گردید. در بخش‌های دیگر صنعت، مانند سفالگری، چرمسازی، شیشه‌گری و کوزه‌گری بهبودی پدید آمد و راه‌های تازه با کاروانسراهای میانراهی ساخته شده و کاریزها و آبراه‌ها بازسازی گردیدند. (همانجا، صص. ۵۸۱ - ۵۷۰)

122- Vladimir Minorsky, Opposition, Martyrdom, and Revolt, in: Gustave E. Von Grunebaum (ed.), Unity and Variety in Muslim Civilization, Chicago, 1956, p.197. Also cf. Sykes, 1915, pp.260-261,

123- J. B. Fraser, Narrative of a Journey to Khorasan in the years 1821 and 1822, London, 1825, p.199.

124- Bertold Spuler, Iran in frühislamischer Zeit, Wiesbaden: Franz Steiner, 1952, p.239; Minorsky, 1956, p. 187.

فرایند ترک زبان شدن آذربایجان بسیار آهسته بود. زبان فارسی حتی پس از دومین پورش بزرگ کوچ نشینان، پایگاه خود را در آذربایجان از دست نداد. ولی در سده‌های شانزده و هفده، با کوچ کردن شمار فراوانی از ایل‌های ترکمان از آناتولی، برای پشتیبانی از خاندان صفوی و به دست آوردن نیروی سیاسی، زبان ترکی توانست در آذربایجان گسترش یابد. با همه‌ی اینها رد پای زبان‌های ایرانی هنوز در آذربایجان یافت می‌شود. همچنین گفته شده که ممکن است زبان زازاکی که در کردستان ترکیه به آن سخن گفته می‌شود، با زبان کهن آذری بستگی داشته باشد. ولی روند گسترش زبان ترکی تا زمانه‌ی کنونی ادامه دارد. همانگونه که جلال آل احمد در پژوهش خود به نام تات نشین‌های بلوک زهرا نشان می‌دهد زبان ترکی امروزه نیز به بهای گویش تاتی، در روستاهای قزوین همچنان در حال پیشروی

می‌باشد. نگاه شود به: ایرج افشار سیستانی، مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشیان و طوایف عشایری ایران، تهران ۱۳۶۶، جلد اول، ص. ۷۰ و همچنین نگاه به:

F. Sumer, Azerbaycanin turklemsi tarihine umuni bir bakis, in : belleten. Xxi, 1957, pp. 429-447.

125- Laura veccia vaglieri, The Patriarchal and Umayyad Caliphate, in : The Cambridge History of Islam, Vol. I, Cambridge: University Press, 1970, p.76.

۱۲۶- ابوعلی نظام الملک، سیاست نامه، تفسیر: محمد قزوینی، ویرایش: م. م. چهاردهی، تهران: طهوری، ۱۳۲۲.

127- Lambton, 1953, p. 57

128-167. Spuler, 1970, p

هنگامی هم که مغول‌ها پدیدار شدند، بسیاری از سربازان ترک که برای دفاع از خراسان گماشته شده بودند به آنان پیوستند (Spuler.1970, p. 162).

129- Savory, 1970), p. 407.

130- Caste.

۱۳۱، از دیدگاه ابن خلدون، در دوره‌ی زندگی یکجانشینی به جهت پیشرفت در پیشه، دانش و هنر و در نتیجه به دست آوردن ثروت فراوان، مردم خود آرایی و زندگی آسوده‌خواهانه و پرهزینه را در پیش می‌گیرند. به همین جهت آنها دلاوری و شایستگی جنگی خود را از دست داده و در برابر ایل‌های کوچ نشین آسیب پذیر می‌گردند. بدینگونه، ابن خلدون به دریافت عامل هستیزی میان روش زندگی شهری و کوچ‌نشینی دست یافت.

Ibn Khaldun, 1958, Vol. 1, Chapter. 2, pp. 249- 310.

132- Spuler, 1952, p.129

133- Iranian intermezzo*.

134- Minorsky, 1956,p, 187

135- Lambton, 1953, p.47.

۱۳۶- محمدابن حسین اسفندیار، تاریخ طبرستان، جلد نخست، تهران، ۱۳۲۰، جلد نخست، صص ۲۲۴-۲۲۳. همچنین نگاه شود به: Lambton, 1953, pp 47-48.

137-Lambton, 1953, p. 47.

برای شرح چنین دوره‌ی هرج و مرج نگاه شود به تاریخ زندیه از شیرازی.

138- Archetype, Urform*.

۱۳۹- واژه‌ی "خراج" برابر واژه‌ی فارسی "باج"، یا "باز" می‌باشد که به معنی مالیاتی است که پادشاهان شکست خورده می‌پرداختند. واژه‌ی "خراج" که برای چند هزار سال در ایران و سرزمین‌های نزدیک به کار می‌رفته، در اصل از واژه‌ی نوبایی "الکو Alako" گرفته شده و به معنی تسلیم و فرمانبرداری می‌باشد.

140- Dennett, 1950, p. 15.

۱۴۱. ابو جعفر محمد ابن جریر الطبری، تاریخ الرسل و الملوک لیدن ۱۸۷۹-۱۹۰۱ صص (۹) ۹۶۲- (۱۴) ۹۴۱.

142- Dennett, 1950, p.15.

143- Wellhausen, Julius, *Das arabische Reich und Sein Sturz*, Zweite unveränderte Auflage, Walter de Gruyter and Co, Berlin, 1960 (¹ 1902): Lambton, 1953, p. 23..

144-Samuel Graham Wilson, Persian Life and Customs, New York: H. Revell Company, 1900 (Repr. AMS Press, 1973, p. 273.

موریر از زمان قاجار گزارش می‌کند که تنها چیزی که در اندیشه‌ی زمینداران و مالیات-بگیران وجود داشت این بود که برای مال‌اندوزی به هر کاری دست بزنند؛ به ویژه به تاراج زیردستانشان.

James J. Morier, A Second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor, to Constantinople, between the years 1810 and 1816, London: Longmans, Hurst, Rees, etc., 1818, p. 173.

145- Lambton, 1953, p. 28.

۱۴۶- در زمان فرمانرانی عرب آن بخش از غنایم جنگی که به بیت المال تعلق داشت سفوی (جمع سفیه) خوانده می‌شد. گاه به گاه دولت این بخش از بیت المال را تصرف می‌کرد.

147- Lambton, 1953, p. 62.

148- Lambton, 1953, P. 62.

149- Lambton, 1953, p. 64.

150- Inefficiency.

۱۵۱- واژنی همیستاد (System) از فرهنگ آشوری گرفته شده است و در سنجش با دیگر واژه‌ها زیباتر و شفاف‌تر به نظر می‌رسد.

۱۵۲- با وجود ماندگاری نهاد واگذاری زمین، واژه‌هایی که برای آن به کار گرفته می‌شدند، همراه زبان کوچ‌نشینان دچار دگرگونی‌هایی گردیدند. در زمان عرب، نام‌های "اقطاع

الاستقلال"، (واگذاری درآمد زمین) و "اقطاع التملیک" (واگذاری خود زمین) به کار می‌رفت که تا دوره‌ی مغول نیز پا برجا بودند. مغولان گاهی واژه‌ی "تیول" (واگذاری زمین) را به کار می‌بردند. واژه‌ی "سیورغال" (واگذاری خود زمین یا درآمدش) از زمان قره‌قوینلو تا دوره‌ی قاجار به کار می‌رفت.

153- Vladimir Minorsky, Asoyueghal of Qasim b.Jahangir Aq-qoyunlu, in: Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Vol.IX, 1937-39, p.960.

154- Lambton, 1953, p. 102.

155- Max Weber, Grundriss der Sozialökonomik, III. Abteilung: Wirtschaft und Gesellschaft, Tübingen: Verlag Von J.C.B. Mohr (Paul Siebeck), 1925, p. 686ff, Benedix, 1966, pp. 371-372.

154- Turner, 1980, p. 75.

155- Max Weber, Economy and Society, Ed. by Gunther Roth and Claus Wittich, New York, 1968, Vol. 3, p, 1016.

۱۵۶. برای نمونه نک به

M.Reza Fariborz Hamzeh'ee, Zigeunerleben im Orient: eine Vergleichende interdisziplinäre Untersuchung über die Geschichte, Identitätsstruktur und ökonomische Tätigkeit orientalischer Zigeuner, Frankfurt am Main, Berlin, Bern, Bruxelles, New York, Oxford, Wien, 2002.

157- Geiger, 1885-1886, p. 247, Lambton, 1953, p.2.

158- Geiger, 1885-1886, p.12.

۱۵۹- ابراهیم پورداود، گاتها: سرودهای پیامبر ایران سپتیمان زرتشت، بمبئی انجمن ایرانیان زرتشتی، ۱۹۵۲، ص. ۹۲. سرودهای دیگری در اوستا وجود دارند که همگی به ستایش روستانشینی، کشاورزی و نگهداری گله می‌پردازند. برای نمونه نگاه شود به یسنا ۳۱(۱۵)، یسنا ۴۴ (۲۰) یسنا ۴۵ (۱۹) یسنا ۵۱ (۲). در سرودهای زرتشت او بهترین بندگان اهورامزدا را برزگرانی می‌داند که به کشت و کار و پرورش درختان میوه می‌پردازند؛ کسانی که به زمین‌های خشک آب می‌دهند و به نگهداری چارپایان اهلی در روستاهای خود سرگرم می‌باشند.

Fritz Wolff, Avesta: Die heiligen Bücher der Parsen, Strassburg: Trübner, 1910, Repr. Berlin: Walter de Gruyter

160- Karapan.

161- Usij.

162- Kavi.

۱۶۳- پورداود، ۱۹۵۲، یسنا ۴۴ (۲۰)، ص. ۸۸.

164- Feudalsim.*

165- Lambton, 1953, p.13.

166- Fragner, 1986, p. 504.

گفته شده است، سنت زمینداری و در نتیجه ساختار طبقه‌ای، به همان اندازه چهره‌ای از جامعه‌ی خاورزمین بوده است که واحه در چشم‌انداز خاورزمین، اگر چه دوره‌ی پارتیان بالاترین میزان زمینداری را نشان می‌دهد، بی‌گمان این روش همیشه کم و بیش به گونه‌ای از آن وجود داشته است.

Richard Frye, Persia, London: George Allen and Unwin, 1968 (1960), p. 54.

167- Xavier de Planhol, The Geographical Setting, in: The Cambridge History of Islam, Vol. II, Cambridge: 168-Planhol, 1970, p.447.

۱۶۹- در این سرزمین‌ها تا به امروز شهرنشینی بدانگونه که باید و شاید رواج نیافته است.

170- Extreme.

171- Bryan S. Turner, Weber and Islam London: Routledge and Kegan Paul, 1974, p.124.

172- Carl Heinrich Becker.

173- Rational.

174- Independent "Bürger".*

175-Turner, 1974, p. 13.

176- Cohen, 1970, p. 521.

177- Bernard Lewis, The Arabs in History, 4th ed., London: Hutchinsons University 1966 (1951), p. 86.

178- Lewis, 1956, p. 520.

179- Goitein, 1957, pp. 580-581.

۱۸۰- پیگولسکایا، ۱۳۵۹، ص. ۵۸۱ - ۵۷۰.

۱۸۱- پیگولسکایا، ۱۳۵۹، ص. ۵۶۴.

182- Boyle, 1977.

در دسترس نبودن گزارش‌های تاریخی برای اندیشمندان اروپایی در زمان‌های گذشته بوده است [مطلب ناقص است]. افزون بر آن به سبب همان پسماندگی در چند سده‌ی گذشته، خود این سرزمین‌ها نتوانسته‌اند به پرورش اندیشمندانی بپردازند که هنرشان پیمایش راه‌های رفته‌ی دیگران نباشد.

این نگارنده به دنبال پژوهش‌های تاریخی چندین ساله، برای نخستین بار به گمانه‌ای می‌پردازد که در آن روند پسروی اجتماعی و اقتصادی سرزمین‌های ایرانی را، نتیجه‌ی پدیده‌های شگفت‌انگیزی می‌داند که آخرین هزاره‌ی تاریخ آنها را شکل داده‌اند.

گمانه‌ی بالا به تحلیل پیامدهای یک چرخه‌ی بدشگون در تاریخ ایران پرداخته که آغاز یورش ویرانگرانه‌ی قوم‌های کوچ‌نشین، بویژه از آسیای میانه، بوده است. از اینرو همه‌ی گزارش‌های تاریخی بر آنند که هر چه به زمان‌های کنونی نزدیک می‌شویم، رنگها تاریک‌تر و ایستایی اقتصادی و اجتماعی بیشتر می‌شود. این نبایست کسی را به شگفتی اندازد چرا که هیچ جامعه‌ی دیگری نیز نمی‌توانست تندرست از چنین آسیب‌هایی بدر آید.

باید به یاد داشته باشیم که یکی از مهمترین چهره‌های تاریخ اروپا وجود تداوم سیاسی و آرامش نسبی اجتماعی بوده است. هنگامی هم که یک بار مغول‌ها در مرزهای اروپای غربی قرار داشتند، پیش از آنکه به کاری دست بزنند، دستور بازگشت به پایتخت خویش در قره‌قوروم را دریافت کردند. آن قوم می‌بایست آنگونه که در میان‌شان رسم بود، در پرسه‌خان خانان خود شرکت می‌کردند که در اثر شرابخواری در گذشته بود. به گفته‌ی بویل، یکی از دانشمندان تاریخ مغول، اگر همین شرابخواری خان مغول او را نمی‌کشت، و آنگاه تنها یکبار بر اروپاییان آن می‌رفت که بارها بار بر ما رفته بود، آنگاه به اینجا که امروزند نمی‌رسیدند و با دستکم چندین دهه و یا شاید سده در آن تأخیر ایجاد می‌نمود. دلیل اصلی درگیر شدن سرزمین‌های ایرانی در چنین سرنوشتی را، همانگونه که گفته شد، می‌بایست در داده‌های آب و هوایی و جغرافیایی دانست. این داده‌ها به گونه‌ای بودند که چند روش تولید و زندگی می‌توانستند در کنار یکدیگر وجود داشته باشند. از سویی زندگی شهری بود که میانرودان و فلات ایران را زادگاه تمدن‌های بزرگ شهری جهان ساخت. مردمان این دیار از کهن کهن ترین زمان‌ها نتوانسته بودند به پیشرفته‌ترین روش‌های کشاورزی نیز دست یابند. در حالی که در سرزمین‌های نزدیک آنها کوچ‌نشینی و دامداری بهترین راه ادامه زندگی مردم آنجا بود.

در این داده‌های طبیعی، ستیز اصلی بر سرزمین و آب بوده است که هم برای دامداران و هم برای کشاورزان مهمترین منبع تولید هستند. به همین دلیل، آنگونه که از کهن‌ترین نوشته‌های بجا مانده بر می‌آید، همیشه یک همستیز میان آنها وجود داشته است. ولی در دوران امپراتوری‌های بزرگی، همانند هخامنشیان، که بر تمدن‌های این سرزمین‌ها استوار شده بودند، ارتش‌های نیرومند آنان می‌توانستند، نه تنها کوچ‌گرایان را از یورش باز دارند، بلکه همه‌ی آنها را به زیر فرمان خود در آورند، در نتیجه تنها در این آخرین هزاره‌ی تاریخ است که ناگهان، سرزمین‌هایی که به بالاترین درجه‌ی فرهنگ و تمدن شهری و کشاورزی رسیده بودند، میدان تاخت و تاز و سم ستوران کوچ‌نشان می‌شوند و با گذشت زمان، آنگونه که رفت، در یک روند نزولی بافرودی در پویایی و سازندگی قرار می‌گیرد که همه‌ی میدان‌های اجتماعی، علمی، فرهنگی و هنری را در بر داشت.

گمانه‌ی بالا به تحلیل پیامدهای یک چرخه‌ای بدشگون در تاریخ ایران پرداخته که آغازش یورش ویرانگرانه‌ی قوم‌های کوچ‌نشین، بویژه از آسیای میانه، بوده است. از اینرو همه‌ی گزارش‌های تاریخی بر آنند که هر چه به زمانه‌ی کنونی نزدیک می‌شویم، رنگ‌ها تاریک‌تر و ایستایی اقتصادی و اجتماعی بیشتر می‌شود. این نایست کسی را به شگفتی اندازد. چرا که هیچ جامعه‌ی دیگری نیز نمی‌توانست تندرست از چنین آسیب‌هایی به در آید.

مجموعه مقالات همایش توسعه

کتاب نامه به زبان‌های شرقی

- آشوری، داریوش فرهنگ و آژه‌های علوم اجتماعی، تهران؟

- آل احمد، جلال، تات نشین‌های بلوک زهرا، تهران؟

- ابن اسفندیار، محمد ابن حسین، تاریخ طبرستان، جلد نخست، تهران، ۱۳۲۰.

- افشار سیستانی، ایرج، مقدمه‌ای بر شناخت ایل‌ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، تهران، ۱۳۶۶.

- البلاذری، کتاب فتوح البلدان، ویرایش: M, J, de Goeje، لیدن، ۱۹۶۶.

- الطبری، ابو جعفر محمد ابن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، لیدن، ۱۹۱۰-۱۸۷۹.

- القمی، حسن ابن محمد ابن حسن، تاریخ قم، تهران، ۱۳۱۳ هجری.

- تسف، ولادینیر، نظام اجتماعی مغول، فیودالیسم خانه بدوشی، برگردان: شیرین بیانی، تهران، ۱۳۶۵، (چاپ نخست ۱۳۳۵)

- پور داود، ابراهیم، گاتها، سرودهای پیامبر ایران سپتیمان زرتشت، بمبئی: انجمن ایرانیان زرتشتی، ۱۹۵۲.

- پیگولسکایا، مو، و دیگران، تاریخ ایران، تهران موسسه تحقیقات اجتماعی، ۱۹۵۹.

- دالمان، رنه، سفر نامه، از خراسان تا بختیاری، برگردان: فردرشی، تهران: ابن سینا و امیرکبیر، ۱۳۳۵،

- شیرازی، عبدالکریم تاریخ زندیه، جانشینان کریم خان زند، تهران، ۱۳۶۵.

فوریه، دکتر، سه سال در دربار ایران، از ۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ قمری، برگردان: عباس اقبال، چاپ سوم، تهران: علمی، ۱۳۶۳.

- نظام الملک، ابوعلی، سیاست نامه، تفسیر: محمد قزوینی، ویرایش: م.م چهاردهی، تهران: طهوری، ۱۳۳۴.

کتاب نامه به زبان های اروپایی

Abrahamian, Ervand, Oriental Despotism: The Case of Qajar Iran, in: International Journal of Middle East Studies, Vol. V, 1974, pp. 3-31.

Bellah, Robert N., Reflections of the Protestant Ethic Analogy in Asia, in: Social Issues, Vol. XIX, No. 1, 1963.

Bendix, Reinhard, Max Weber: An Intellectual Portrait, New Edition, London: Methuen, 1966.

Bosworth, Clifford Edmund, The Ghaznavids: Their Empire in Afghanistan and Eastern Iran, A. D. 994 - 1040, Edinburgh: University Press, 1963.

Boyle, John Andrew, The Mongol World Empire 1206 - 1370, London: Variorum Reprints, 1977.

Cohen, Claude, Economy, Society, Institutions, in: The Cambridge History of Islam, Vol. II, Cambridge: University Press, 1970.

Dennett, Daniel C., Conversion and the Poll-Tax in Early Islam, Cambridge/Mass.: Harvard University Press, 1950.

Drower, M. S., Water-Supply, Irrigation and Agriculture, in: Charles Singer/E. J. Holmyard/A. R. Hall (eds.), A History of Technology, Vol. I, Oxford: University Press, 1954, pp. 531 - 535.

English, Paul Ward, The Origin and Spread of Qanat in the Old World, in: Proceedings of the American Philosophical Society, Vol. CXII, Philadelphia, 1968.

Ervand Abrahamian, European Feudalism and Middle Eastern Despotism, in: Science and Society, Vol. XXXIX, No. 1, 1975, pp. 129-156. Fisher, B., Irrigation System of Persia, in: Geographical Review, No. 18, 1928, pp. 302-306.

Fragner, Bert, Social and Internal Economic Affairs, in: Peter Jackson and Laurence Lockhart, The Cambridge History of Iran, (Vol. VI: The Timurid and Safavid Periods), Cambridge: University Press, 1986.

Fraser, J. B., Narrative of a Journey to Khorasan in the years 1821 and 1822, London, 1825.

Frye, Richard, Persia, London: George Allen and Unwin, 1968 (1960).

Geiger, Wilhelm, Civilization of the eastern Iranians in ancient times, with an introduction on Avesta religion, London: Frowde, 1885-86.

Ghahraman, Farhad, The Right of Use and Economics of Irrigation Water in Iran, Ann Arbor/Mich., 1958. I

Ghaussy, A. Ghanie, Die islamische Wirtschaftsethik und Wirtschaftslehre, Jahrbuch für Sozialwissenschaft 34, Vandenhoeck & Ruprecht, 1983.

Ghaussy, A. Ghanie, Die islamische Wirtschaftsethik und Wirtschaftslehre, Jahrbuch für Sozialwissenschaft 34, Vandenhoeck & Ruprecht, 1983.

Goitein, S. D., The rise of the near-eastern bourgeoisie in early Islamic times, in: Journal of World History, Vol., III. 1957, p. 580ff.

Haidari, Ibrahim al-, Zur Soziologie des schiitischen Chiliasmus, Ein Beitrag zur Erforschung des irakischen Passionsspiels, Freiburg/Breisgau: Claus Schwarz Verlag, 1975.

Hamzeh'ee, M. Reza Fariborz, Land of Revolutions: a Historical and Typological Study of Iranian Social Movements, Göttingen, 1991.

Hamzeh'ee, M. Reza Fariborz, Zigeunerleben im Orient: eine vergleichende interdisziplinäre Untersuchung über die Geschichte, Identitätsstruktur und ökonomische Tätigkeit orientalischer Zigeuner, Frankfurt am Main, Berlin, Bern, Bruxelles, New York, Oxford, Wien, 2002.

Hartung, Fritz, Wasserwirtschaft in Iran, in: Der Kulturtechniker, No. 39, 1935, pp. 78 - 85, 175 - 192.

Hindess, Barry & Paul Q. Hirst, Pre-Capitalist Modes of Production, ?, 1975.

Issawi, Charles, (1971) The Economic History of Iran 1800 - 1914, Chicago: University Press, 1971.

Juvaini, Ala-ad-Din Ata-Malik, The History of the World-Conqueror, Eng. trans, from the text of Mirza Muhammad Qazvini by John Andrew Boyle, Manchester: The University Press, 1958, 1958.

- Keddie, Nikki R., (1980b) *Iran: Religion, Politics and Society*, Collected Essays, London: Frank Cass, 1980.
- Keddie, Nikki R., *Iran: Religion, Politics and Society*, Collected Essays, London: Frank Cass, 1980a.
- Keddie, Nikki R., *Religion, Society, and Revolution in Modern Iran*, in: E. M. Bonine and N. R. Keddie, *Modern Iran, The Dialectics of Continuity and Change*, Albany: State University of New York, 1981.
- Kennedy, Samuel, *The King is dead: Studies in the Near Eastern Resistance to Hellenism*, 1961.
- Khaldun, Ibn, *The Muqaddimah, An Introduction to History*, New York, 1958
- Kuros, Gholam Resa, *Irans Kampf um Wasser; die Vergangenheit und ihre Lehren, die Zukunft und ihre Aufgaben in der iranischen Wasserwirtschaft*, Berlin: Springer, 1943.
- Laessoe, Jorgen, *Reflexions on Modern and Ancient Oriental Water Work*, in: *Journal of Cuneiform Studies*, No 7, 1953, pp. 5 - 26.
- Lambton, Ann K. S., (1953) *Landlord and Peasant in Persia*, London: Oxford University Press, 1969 (1953).
- Lambton, Ann K. S., *Landlord and Peasant in Persia*, London: Oxford University Press, 1969 (1953).
- Lambton, Ann K. S., *Persia: The Breakdown of Society*, in: *The Cambridge History of Islam*, Vol. I, Cambridge: University Press, 1975.
- Lewis, Bernard, *The Arabs in History*, 4th ed., London: Hutchinson's University Library 1966 (1956).
- Lewis, Bernard, *The Islamic Guilds*, in: *Economic History Review*, 1937, pp. 20-37.
- Lichtheim, George, *Marx and the "Asiatic Mode of Production"*, in: *Saint Anthony's College Papers*, No. 14, 1963.
- Massarat, M., *Asiatische Produktionsweise (Iran)*, *Studien über die Dritte Welt*, Göttingen: Geographische Hochschulmanuskripte, Heft 4, Mai 1977.
- Massignon, Louis, *Islamic Guilds*, in: *Encyclopaedia of the Social Sciences*, Vol. VII, New York: The Macmillan Company, 1937.
- Metsop, Thomas of , *On the Timurid-Turkman War*, Eng. trans, by Vladimir Minorsky: *The Turks, Iran and the Caucasus in the Middle Ages*, London: Variorum Reprints, 1978.
- Minorsky, Vladimir, *A Soyurghāl of Qāsim b. Jahāngir Aq-qoyunlu*, in: *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, Vol. IX, 1937-39, pp. 927-960.

Minorsky, Vladimir, Iran: Opposition, Martyrdom, and Revolt, in: Gustave E. von Grunebaum (ed.), *Unity and Variety in Muslim Civilization*, Chicago, 1956.

Montesquieu, Charles-Louis de Secondat, *Spirit of Laws*, New York, 1949.

Morier, James J., *A Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople, between the years 1810 and 1816* London: Longmans, Hurst, Rees, etc., 1818.

Planhol, Xavier de, *Aspects of Mountain Life in Anatolia*, in: S. R. Eyre and G. R. Jones (eds.), *Geography as Human Ecology, Methodology by Example*, London: Edward Arnold (Publishers), 1966.

Planhol, Xavier de, *The Geographical Setting*, in: *The Cambridge History of Islam*, Vol. II, Cambridge: University Press, 1970.

Sarkisyanz, Emanuel, *Die Rolle der Nomadenstämme in der Politik Persiens*, in: *Aussenpolitik*, Heft 8, Jahrgang IX, 2. Halbjahr, 1958, pp. 519-525.

Sawer, Marian, *Plekhanov on Russian History, A Marxist Approach to Historical Pluralism*, in: *Science and Society*, Vol. XXXIX, No. 1, 1975.

Smith, Anthony, *Blind White Fish in Persia*, London: George Allens and Unwin, 1953.

Sourdel, D., *The Abbasid Caliphate*, in: *The Cambridge History of Islam*, Vol. I, Cambridge, University Press, 1970.

Spuler, Bertold, *Iran in frühislamischer Zeit*, Wiesbaden: Franz Steiner, 1952, p. 239; Minorsky, 1956.

Spuler, Bertold, *The Disintegration of the Caliphate in the East*, in: *The Cambridge History of Islam*, Cambridge: University Press, 1970.

Sumer, F., *Azerbaycanin turklemesi tarihine umumi bir Dakis*, in: *Belleten*, Xxi, 1957, pp. 429-447.

Sykes, Sir Percy, *A History of Persia*, In two volumes, London: Macmillan & Co., 1951 (1915).

Savory, R. M., *Safavid Persia*, in: *The Cambridge History of Islam*, Vol. I, Cambridge: University Press, 1970.

Taeschner, Franz, *Zünfte und Bruderschaften im Islam, Texte zur Geschichte der Futuwwa*, Zürich/München: 1979.

Turner, Bryan S., (1980) *Capitalism and Feudalism in Iran (1502 - 1979)*, in: Georg Stauth (ed.), *Iran: Precapitalism, Capitalism and Revolution*, Saarbrücken/Fort Lauderdale: Verlag Breitenbach, 1980.

- Turner, Bryan S., *Weber and Islam*, London: Routledge and Kegan Paul, 1974.
- Vaglieri, Laura Veccia, *The Patriarchal and Umayyad Caliphate*, in: *The Cambridge History of Islam*, Vol. I., Cambridge: University Press, 1970.
- Weber, Max, *Economy and Society*, Ed. by Günther Roth and Claus Wittich, New York, 1968.
- Weber, Max, *Grundriss der Sozialökonomik*, III, Abteilung: *Wirtschaft und Gesellschaft*, Tübingen: Verlag von J. C.B. Mohr (Paul Siebeck), 1925.
- Weber, Max, *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*, London: Allen and Unwin, 1947.
- Wellhausen, Julius, *Das arabische Reich und sein Sturz*, 2nd ed., Berlin: Walter de Gruyter, 1960 ('1902).
- Wilson. Samuel Graham, *Persian Life and Customs*, New
- Wilson, Sir Arnold, *Persia*, London: Ernest Benn Limited, 1932 Henri Goblou, *Le problème de l'eau en Iran*, in: *Orient*, Vol. 23, 1962.
- Wittfogel, Karl August, *Oriental Despotism: A Comparative Study of Total Power*, New Haven: Yale University Press, 1957.
- Wolff, Fritz, *Avesta: Die heiligen Bücher der Parsen*, Strassburg: Trübner, 1910, Repr. Berlin: Walter de Gruyter, 1960.
- Wulf, Hans E., *The Qanats of Iran*, in: *Scientific America*, No. 218, 1968, pp. 94 - 105.